

میشدند، هریک با پرچمی ارتجاعی به نام "پس گرفتن ایران"، "آزاد کردن ایران"، "سهم کرد در آینده ایران" و .. در انتظار سهم خود از "رژیم چینج" اسرائیل- آمریکا بودند.

نوشته حاضر پرداختن به تلاش یکی از این جریانات، "سازمان زحمتکشان" به رهبری عبدالله مهندی، در متن این جنگ در دوره حاضر است.

عبدالله مهندی در میان جریانات ناسیونالیست کرد، بیش از همه روی حمله به ایران سرمایه گذاری کرد و به پیشواز آن رفت. تلاش کرد به نام مخالفت با جمهوری اسلامی هر جنابیتی توسط اسرائیل و آمریکا را در این دوره توجیه کند و بعلاوه برای حمایت خود از دولت ترامپ و اسرائیل، حمایت از حمله به ایران و جلب توجه آنها به ظرفیت اولترا ارتجاعی جریان خود در "ناامن کردن کردستان" و آماده کردن زمینه "رژیم چینج"، به هر دری کوبید. آقای مهندی با علم به سیاست چند دهه گذشته آمریکا و دولتهای غربی جهت یک کاسه کردن اپوزیسیون و تبدیل آنها به نیرویی قابل توجه و اهرمی جدی در دست غرب برای فشار به ایران، همزمان با علم به موقعیت نحیف و حاشیه ای باند خود در تبدیل شدن به چنین نیرویی، تلاش کرد احزاب، سازمان و گروههای مختلف ناسیونالیست کرد را زیر عنوان "ضرورت اتحاد نیروهای کرد"، متقاعد کند که فقط با تشکیل یک بلوک واحد آمریکا و اسرائیل روی نیروی آنها حساب باز خواهد کرد. اینجا به هر دوی این جنبه ها اشاره ای کوتاه خواهم کرد.

حمله اسرائیل به ایران و بهانه "ایران اتمی" برای تحمیل جنگی خطرناک که میتوانست با متقاعد کردن آمریکا برای ورود به آن کل منطقه را به آتش بکشد، امروز از هیچ کس پوشیده نیست. تلاش اسرائیل برای وارد کردن آمریکا به چنین جنگی تاریخی طولانی دارد که اساسا بدلیل مخاطرات آن برای آمریکا و هزینه های سنگین نظامی، مالی و سیاسی آن و همزمان نا روشنی در پیروزی در آن، دولتهای مختلف، از اوایما تا بایدن، از آن پرهیز کردند. این دوره با تلاشهای همه جانبه اسرائیل سرانجام ترامپ با محاسبات نادقیق که با جنگی کوتاه مدت جمهوری اسلامی از پای در می آید و تسلیم میشود، به ایران حمله کردند. عدم توفیق اسرائیل در این جنگ، علیرغم لطمات سنگین به جمهوری اسلامی در حمله اول، و مقابله همه جانبه جمهوری اسلامی با اسرائیل به عنوان تنها راه بقا خود، آمریکا را وادار کرد با بمباران مراکز هسته ای و ادعای پایان خطر ایران هسته ای، به عنوان پیروزمند میدان، هم اسرائیل را نجات دهد و هم ترامپ مدال قهرمانی را بر سینه بزند.

طیفی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی از جمله فاشیستهای آریایی به رهبری رضا پهلوی و مجاهد و خانم رجویی هر یک به شکلی خود را بعنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی در این سناریوی "رژیم چینج"، بر دوش حمله نظامی و بمباران اسرائیل و آمریکا، آماده کرده بودند. آقای مهندی نیز درست مانند هیئت حاکمه اسرائیل امیدوار بود، با حمله اسرائیل و آمریکا بالای جمهوری اسلامی فروبریزد و در نتیجه او در کنار و در حاشیه این دو جریان، به عنوان متحدین آمریکا و اسرائیل، در کردستان به نان و نوابی برسد.

ادعاهای آقای مهندی در مورد این جنگ و حمله اسرائیل به ایران درست تکرار ادعاهای سران اسرائیل و دستگاه تبلیغات جنگی آنها است. او در چندین مصاحبه با رسانه های مختلف با درز گرفتن همه حقایق بدون خم به ابرو آوردن برای جنگی که در صورت ادامه میتوانست کل منطقه را به آتش بکشد، و قطعاً ایران را به ویرانه تبدیل کند، منتظر چین محصول جنگ و کشتار و ویرانی بود.

عبدالله مهندی در مصاحبه ای با "تلویزیون ایران اینترنشنال" در مورد دلایل این جنگ میگوید:

"...به آژانس گوش نکردند، تا همین آخر هم با ترمرد و سرپیچی از آژانس و با دروغگویی و اتلاف وقت در مذاکراتی که پریزیندت ترامپ پیشنهاد کرده بود عمل کردند، با همه این دلایل مسبب تمام این وضع که پیش آمده و پیامدهایی که خواهد داشت کسی جز سران جمهوری اسلامی نیست!"

مهندی در جواب مصاحبه کننده و اینکه آیا این جنگ به تضعیف و سرنگونی جمهوری اسلامی منجر میشود؟ بعنوان پیام آور نتانیاها میگوید:

"...بنابراین، تضعیف صورت گرفته ولی بستگی دارد به ادامه این عملیات، من نمیدانم ادامه پیدا خواهد کرد یا نه و ظاهراً نشانه ای از توقف آن نیست، اما نهایتاً این مردم ایرانند که باید سرنوشت جمهوری اسلامی را تعیین میکنند نه حمله خارجی."

عبدالله مهندی به سیاق نتانیاها میگوید نهایتاً مردم سرنوشت جمهوری اسلامی را تعیین میکنند، اما باز به سیاق "قصاب غزه" خواهان ادامه جنگ است و

مدعی است در اثر حمله جمهوری اسلامی تضعیف شده است و سرنگونی منوط به ادامه جنگ است. این در شرایطی است که این واقعیت که ادامه این جنگ و بمباران از هر دو سو، جز ویرانی و نابودی زیر ساختهای اقتصادی، به هم خوردن شیرازه جامعه و تبدیل تهران و شهرهای بزرگ به خاکستر، نتیجه ای دیگر نخواهد داشت حتی از طرف ژورنالیستهای دست راستی قابل انکار نبود.

اقای مهندی از شور و شوق این حمله درست زمانی که مردم ایران زیر بمباران و موشک باران بودند و مردم منطقه در نگرانی عمیق از این جنگ و عواقب ترسناک آن قرار داشتند، فوری به واشنگتن میروند تا در کنار امثال رضا پهلوی هم حمایت خود را اعلام کند و هم دست گذاری برای سهم بعد از فروپاشی ایران را به سوی ترامپ و هیئت حاکمه اسرائیل و آمریکا دراز کند. او در مصاحبه ای با آسوشیپرس در مورد برکات حمله به ایران میگوید:

"جنگ می تواند تغییرات داخلی در پی داشته باشد و ما امیدواریم این بار چنین شود"

در همین سفر در مصاحبه ای دیگر با (News Nation) در مورد سفر خود به آمریکا میگوید:

"من به واشنگتن آمده ام تا از تلاشهای دولت ترامپ برای تمرکز بر مسئله هسته ای ایران و یافتن راه حلی برای این برنامه فاجعه بار قدردانی کنم"

مهندی میگوید:

"دو هفته قبل که به واشنگتن آمدم دوره دیگری بود، آمدم گفتیم ما با ایران غیر اتمی و دمکراتیک هستیم که حقوق مردم کرد حفاظت شود. کسانی را از سنا و کنگره آمریکا را دیدم، ما در این دیدارها تاکید کردیم ایران قبل از حمله اسرائیل هم لازم بود تغییراتی بر آن اعمال شود،... این جنگ مستقل از مشکلاتش برای مردم حکومت را تضعیف کرده است و فرصتی را برای تغییرات ایجاد کرده است و درخواست کردیم که در این تغییرات "کرد" نباید بی سهم باشد. (" متن شفاهی و به زبان کردی است و مسئولیت ترجمه آن به عهده من است)

مهندی ضمناً در این مصاحبه و به نام ضدیت مردم ایران با جمهوری اسلامی مدعی اند که مردم ایران از حمله اسرائیل "خوشحال اند" و در اکباتان از خوشحالی به خیابان ریخته اند.

در مصاحبه ای دیگر با نشریه "نیوزویک" در آمریکا ضمن اینکه به نام جریانش از آمریکا درخواست کمک به اپوزیسیون میکند، میگوید:

"ما خواهان ایرانی غیر اتمی هستیم همانطور که دولت ترامپ همین سیاست را دارد، همزمان با سیاست حکومت آمریکا برای مقابله با فعالیتهای مخرب ایران در منطقه همسو هستیم" (متن مصاحبه به زبان کردی است و مسئولیت ترجمه آن به زبان فارسی به عهده من است)

بر اساس گفته های آقای مهندی حمله اسرائیل و آمریکا به ایران، محق است، خطر ایران اتمی برای دولت حاکم بر اسرائیل واقعی است و اسرائیل حتی زمانی که یک طرفه به ایران حمله کرده است، حق داشته است. به روایت عبدالله مهندی اسرائیل بیگناه و در حقیقت ضامن امنیت منطقه است!! و ایران عامل اصلی در شروع این جنگ است. این خزعبلات که حمله اسرائیل به ایران فرصتی برای ایجاد تغییراتی دمکراتیک ایجاد کرده است و مردم از این حمله خوشحالند، را فقط از دستگاه تبلیغاتی اسرائیل و آمریکا و هواداران جنگ طلبشان، فقط از نیروهای باند سیاهی و ضد اجتماعی، میتوان شنید. زمانی که بیش از ۱۲ میلیون انسان فقط در تهران زیر بمباران اند، زمانی که شهرهای بزرگ ایران شاهد فرار مردم برای نجات جان خود هستند، و زمانی که مردم آزادیخواه ایران از ترس ادامه و گسترش جنگ شب و روز ندارند، ادعاهای جناب مهندی و چاپلوسی او نزد دولت قلدر ترامپ و اسرائیل، بیش از هر چیز ظرفیت باند سیاهی و ضد انسانی جریان مهندی را به نمایش میگذارد.

اما تلاش آقای مهندی در این مدت و بر اساس صحبتهایش، و نقشه هایش برای اپوزیسیون چه قبلاً و چه امروز، حاوی پیامی فراتر از هواداری فعال برای ماشین جنگی اسرائیل است. مهندی چه در گذشته و چه امروز میکوشد، محافل غربی و اسرائیلی را متوجه ظرفیت باند سیاهی خود کند، برای خود بعنوان یکی از بازیگران موثر در سناریوی به تباهی زندگی مردم بازارگرمی میکند. میخواهد به عنوان هوادار فعال آنها با بزرگ نمایی از قدرت و نفوذ نداشته خود و به نام وکیل خودگمارده مردم کردستان، اعلام همکاری کند و میخواهد بعنوان ال اردنی جبهه النصر به رسمیت شناخته شود.

اقای مهندی به نام "سهم کردها" در تحولات پس از رژیم چینج اسرائیل-امریکا،

طلبی نیروهای "کرد" این پروژه را پیش ببرد

مستقل از اینکه رهبران کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) شاخه ابراهیم علیزاده و حزب دمکرات به عنوان دو حزب سیاسی چه جوابی به آقای مهدی میدهند، چقدر از ابعاد پروژه خطرناکی که به نام دفاع از "مردم کرد" یا برخورد " اجتماعی و غیرایدئولوژیک" آنرا توجیه میکنند و سر خود کلاه میگذارند، مستقل از اینکه بی افقی این دو جریان تا چه اندازه آنها را به این درجه از سقوط میکشاند و چقدر با طناب او وارد این لجنزار خواهند شد یا نه، مهدی روی بن بست و استیصال این جریانات، پس از محدودیتهای شدید بر نیروی مسلح آنها، حساب باز کرده است. مهدی امیدوار است در این شرایط که بخش اعظم اردوگاههای اپوزیسیون کرد جمع شده است، بخشی از آنها به اردوگاهی با کنترل کامل حاکمین بر کردستان عراق منتقل شده اند و شرایط دشواری به آنها تحمیل شده است، این دو جریان به پروژه او بپیوندند و در خدمت سیاست غرب و مشخصا آمریکا و اسرائیل به کار گرفته شوند. "سپاه کرد" در حقیقت "ارتش آزاد کردستان" یا ایران به سبک تجربه سوریه و "ارتش آزاد سوریه" است که مهدی برای تشکیل آن و به بازی گرفته شدن توسط اسرائیل تلاش میکند. تکلیف باند مهدی روشن است سوال این است حزب دمکرات و کومه له علیزاده به عواقب اجتماعی و سیاسی شرکت خود در پروژه تشکیل جبهه، ائتلاف و همکاری با چنین نیرویی ارتجاعی و سناریوی سیاهی واقف اند؟ تصور میکنند میتوانند به نام دفاع از مردم کردستان، به نام ضرورت رابطه اجتماعی با نیروهای سیاسی چنین کلاه گشادی را سر مردم آزدیخواه کردستان بگذارند؟

از منظر مردم آزدیخواه در ایران و کردستان، راهی که رضا پهلوی، مجاهد و آقای مهدی و طیفی از نیروهای ارتجاعی دیگر رفته اند و پروژه شومی که در دست دارند، بیان جایگاه آنها به عنوان نیروهای مخرب، ضد اجتماعی، غیر مسئول و باند سیاهی است.

در چنین شرایط خطرناکی که به تباهی کشیدن جامعه و تبدیل ایران به سوریه ای دیگر بیش از هر زمانی به خطری واقعی تبدیل شده است، سیاست احزاب سیاسی در مقابله با این خطر و رابطه آنان با جریانات سناریوی سیاهی، مهمترین محک در ارزیابی از این نیروها، به عنوان نیروهای سیاسی و مسئول یا قرار گرفتن آنها در صف نیروهای سناریوی سیاهی، است.

در این تردیدی نیست که در این دوره حساس، با خطر جنگ و ادامه آن، مردم ایران و منطقه وارد دوره ای پر مخاطره شده اند. تلاش ما و احزاب سیاسی رادیکال و سرنگونی طلب برای پایان دادن به عمر جمهوری اسلامی مسیری نیست که دولتهای مخرب و جنگ طلب آمریکا و اسرائیل دنبال میکنند. طبقه کارگر و مردم آزدیخواه در ایران احتیاجی به ناجیان فاشیست حاکم بر اسرائیل و آمریکا برای نجات خود ندارند. دولتهایی که خود از عاملین اصلی جنگ، جنایت، تباهی، توحش و بربریت در جهان و منطقه خاورمیانه هستند، نه ناجیان که دشمنان جنبش آزدیخواهانه مردم در ایران اند. هیچ درجه نفرت از جمهوری اسلامی و جنایاتش توجیهی برای پیوستن به جبهه ارتجاع آمریکا و اسرائیل نیست. نیروهایی که این مسیر را در پیش گرفته اند، بی تردید در ردیف گروههای سناریوی سیاهی، ضد مدنیت و تمدن شهری، در ردیف گروههای کانگستری و ضد انسانی قرار دارند که نمونه های آنها را در چند دهه گذشته در افغانستان، یوگسلاوی، رواندا، سوریه، عراق، لیبی و... دیده ایم. برای مردم آگاه و آزدیخواه در ایران هر نوع همکاری و رابطه با جریانات باند سیاسی از رضا پهلوی تا مجاهد و تا باندهای قومی امثال مهدی، هر نوع نشست و همکاری با آنها و برسمیت شناختن آنها به عنوان جریانی سیاسی، پشت کردن به منافع مردم آزدیخواه در ایران است.

ما به سهم خود و برای مقابله با جمهوری اسلامی و پایان به عمر ننگین آن، از هیچ تلاشی برای سازمان دادن مردم آزدیخواه، زنان و اقشار محروم، برای سازمان دادن طبقه کارگر آگاه در ایران برای تحولات انقلابی، دریغ نخواهیم کرد. همزمان افشا و طرد و منزوی کردن گروههای باند سیاهی و مخرب، شناساندن و معرفی کردن آنها، افشای طرح و نقشه های شوم آنها را وظیفه خود میدانیم. بی تردید دوری از این جریانات و تلاش برای کاهش لطمات آنها به جنبش آزدیخواهانه مردم در ایران علیه جمهوری اسلامی، بگ رکن اصلی سیاست ما و محکی برای ارزیابی از احزاب و نیروهای سیاسی است.



پس از بمباران و موشک باران به سبک غزه، نابودی جامعه به سبک سوریه و لیبی و... انتظار دست یافتن به مقام "شامخ" یکی از سران نیروهای سناریوی سیاهی، در "ارتش آزاد ایران یا کردستان" است.

اما این کل داستان نیست. آقای مهدی برای مقبولیت در میان محافل جنگ طلب غربی باید نه تنها وفاداری خود، که انصافا در این زمینه کم و کاست ندارد، را ثابت کند که بعلاوه باید نشان دهد نیرویی قابل توجه دارد، موقعیتی که فاقد آن است و تا کنون قادر به اجبر کردن نیرویی قابل توجه نشده است. لذا در تلاش است در راستای سیاست غرب از سازماندهندگان اصلی و رهبر نیروهای نیابتی اسرائیل و آمریکا مشخصا در کردستان باشد.

مهدی در امتداد همین سیاست مدتی است نه تنها پرچم همکاری و اتحاد همه گروه و سازمان و فرقه های قومی و مذهبی در کردستان را بلند کرده است، که پرچم تشکیل "سپاه کرد" را هم به نام ضرورت وحدت "کردها" برای مقابله با جمهوری اسلامی بلند کرده است. تلاش همه جانبه وی برای قانع کردن احزاب و گروههای ناسیونالیست کرد از حزب دمکرات و کومه له ابراهیم علیزاده تا انواع باندها و گروههای مسلح و منفور در کردستان در راستای شکل دادن به یک نیروی نیابتی یکدست در کردستان و ظاهر شدن بعنوان رهبر این بلوک در مقابل آمریکا و اسرائیل است. برای مهدی موقعیت باند او در کردستان، درجه نفرت مردم آزدیخواه کردستان از این نیروی فاشیست و جانی تعیین کننده نیست. همانطور که برای فاشیستهای آریایی و رهبر شان رضا پهلوی نفرت مردم آزدیخواه در ایران از این جریان ارتجاعی تعیین کننده نیست و همانطور که برای الجولانی موقعیتش در میان مردم سوریه تعیین کننده نبود. در سناریوی رژیم چینج مهم نشان دادن قابلیت به تباهی کشیدن جامعه و همسو کردن نیروهای به بن بست رسیده و مستاصل با خود برای ورود آگاهانه یا ناآگاهانه به این سناریو است. این سیاست و تلاشی است که مهدی در کردستان در پیش گرفته است.

سرمایه گذاری دولت اسرائیل روی احزاب و گروههای ناسیونالیست کرد زیر عنوان "دوستی اسرائیل با کردها" و تبلیغات حول این "دوستی دیرینه"، همان سیاستی است که در نوار غزه و در اجبر کردن عده ای به نام "الشباب" برای جنگ با حماس و گروههای فلسطینی در نوار غزه، در پیش گرفته شد. مهدی که مصمم است "الشباب" کردستان شود، بحث ضرورت تشکیل "ارتش کردستان" را به میان کشیده و میگوید:

"یکی از کارهایی که باید بکنیم یکی کردن نیروی پیشمرگ است... نیروی پیشمرگ باید از زیر دست احزاب خارج شود و ارتش ملی کردستان را تشکیل دهند."

پیش کشیدن تشکیل "ارتش ملی کردستان"، مستقل از ممکن بودن یا نبودن آن، و ادغام نیروهای مسلح احزاب و جریانات ناسیونالیست کرد در "ارتش ملی کردستان" مهدی، جواب به کدام نیاز در این شرایط است؟ چنین طرحی از جانب عبدالله مهدی که با آب و تاب و به نام ضرورت "دفاع از کردستان" برای قانع کردن حزب دمکرات، کومه له علیزاده، شاخه دیگر سازمان زحمتکشان با ریاست رضا کعبی و پژاک، خبات، حزب پاک و...، در شرایطی بیان میشود که بیش از دو دهه است خود این احزاب از جمله حزب دمکرات (جز دوره ای بسیار کوتاه که چند واحد مسلح به داخل کردستان ایران فرستادند و ضربه خوردند) و کومه له ابراهیم علیزاده رسما به حاکمین بر عراق و اقلیم کردستان تعهد داده اند که نه تنها از کردستان عراق واحد نظامی و پیشمرگ به ایران نمی فرستند بلکه و بعلاوه میگویند اکنون دوره مبارزه مسلحانه نیست. خود آنها بارها اعلام کرده اند که کار مسلحانه را در دستور ندارند و مدعی هستند چنین کاری به زیان است. بعلاوه اردوگاههای تعدادی از این جریانات از جمله هر دو شاخه سازمان زحمتکشان عبدالله مهدی و رضا کعبی و حتی ابراهیم علیزاده توسط جریان طالبانی در توافق با ایران و دولت مرکزی و حاکمین بر اقلیم کردستان خلع سلاح شده اند.

در چنین شرایطی این ارتش در جواب به کدام نیاز تشکیل میشود، تسلیح و امکانات آن چگونه تامین میشود، کدام وظایف را انجام میدهد و قرار است کجا از این نیروی مسلح استفاده شود؟ امنیت آن چگونه تامین میشود؟ اینها و دهها سوال دیگر در مقابل این پروژه است. اگر از تبلیغات عبدالله مهدی فاصله بگیریم تنها یک امکان دست بردن به چنین اقدامی را، مستقل از مشکلات عملی آن، ضروری میکند و آنهم نقش اسرائیل در منطقه و نقشه او برای تبدیل احزاب ناسیونالیست کرد به نیروی نیابتی خود در خدمت سیاست اسرائیل در منطقه است. رژیم چینج صرفا از طریق حمله نظامی و بمباران ممکن نیست. باید نیرویی در محل این سناریوی ارتجاعی را عملی کند. رضا پهلوی وعده روابط خود در ارتش را به دولت اسرائیل داده بود و مهدی وعده تشکیل "ارتش ملی کردستان"، مانند "ارتش آزاد سوریه"، را میدهد. سناریویی که ظاهرا مهدی به فعال و مبتکر آن تبدیل شده است. مهدی میکوشد به نام وحدت

تکرار تاریخ: جمهوری اسلامی، آری یا نه؟

مصطفی اسدپور

اینجا ایرانه

سرزمین شیرانه

اینجا خاک اسطوره دورانه

خاک آرش و کورش، رستم دستانه

خاک چمران و باکری و دورانه

اینجا ایرانه...

سطور فوق بیانگر نمادین فتح قسطنطنیه در نبرد حق طلبی توده مردم در مقابل جمهوری اسلامی در چهاردهم تیر ماه ۱۴۰۴ است. شتر- گاو- پلنگ از اساطیر و شخصیت‌های فشرده چند عبارت از لوحه "اینجا ایرانه"، بیانگر هر چقدر کم عقب نشینی از تسلط بی قید و شرط قوانین و نهادها و مقامات رسمی و نیمه رسمی همه آنچه حکومت جمهوری اسلامی شناخته میشد و تسلط سیاه و نفرت انگیز آن بر تمام وجوه زندگی توده های وسیع زحمتکش و آزادیخواه است. حال با هر درجه از اغراق، این صحنه کیرم که سقوط جمهوری اسلامی نیست، اما پایان علنی و عملی پال و کویال جمهور و اسلام در میدان مرکزی شهر هست. در پس ده ها سال مقاومت، و ده ها سال از اعتراض و مبارزه، پرده ها در مقابل تکرار تاریخ باز میشود، و مردم به تالار "انتخاب" دعوت میشوند: جمهوری اسلامی آری یا نه!

تکرار تاریخ؟ بله! اما نه مردم و نه جمهوری اسلامی و نه رای کذابی مربوطه هیچ قربانی با آن گذشته را با خود حمل نمیکند. پیچیده در کلمات نوحه آمیز، گوش تا گوش مقامات و ارگانهای رسمی و نیمه رسمی حاکم، نشسته بر زانو، عاشورای پایان تاریخ مصرف خود را سپنه زدند. در غیاب هر نشانی از شکوه پیروزی در صدا و سیما، در غیاب فریادهای پرشور رهایی در دانشگاه تهران اما این خود "جمهوری اسلامی" بود که با ناله های سوزان خاک "ایران" به سر میریخت. "جمهوری اسلامی نرفت"، اما تعیین تکلیف در بسیاری از فاکتورهای اقتصادی و سیاسی تعیین کننده از جمله برابری زنان، آزادیهای اجتماعی، شرایط کار و زندگی کارگران را به دخالت و اراده مردم سپرد.

جنگ اسرائیل و امریکا علیه جمهوری اسلامی به بهانه هسته ای، مخاطره دامن در حل تشدید سناریوی سیاه، ظرفیت های سرکوب جمهوری اسلامی، آمادگی و قلاده باز نیروهای باند سیاهی، چه در قالب نظم و "تمامیت ارضی" و چه در انواع آلترناتیوهای ملی و قومی؛ همه و همه در بسته بندی توحش سوپر ارتجاعی نتانیاهو- ترامپ؛ دست جمهوری اسلامی را در توسل به ناسیونالیسم باز گذاشت. ناسیونالیسم ایرانی راه نجاتی برای طبقه کارگر و مردم زحمتکش ایران نیست و هرگز نبوده است. همه بساط اسطوره های تاریخ، از آرش و رستم تا کورش، جز یک عقب نشینی محدود و فرصت طلبانه از طرف دولت حاکم نیست. عقب نشینی که در بهترین حالت از تخفیف کنترل حجاب و مقررات عمومی مذهبی، و تا حدودی محدودیت عوامل حکومتی در فساد و حیف و میل از خزانه دولتی فراتر نمیرود. این پیسی ناسیونالیسم، و سالها دشمنی و ضدیت آشکار آن با ارزشهای انسانی و آزادیخواهانه و علیه برابری طلبانه و کارگری، است که پرچم ناسیونالیستی جمهوری اسلامی را حتی از گفتن یک کلمه درمورد آزادیهای سیاسی، حق اجتماع تا چه رسد به حق تشکل و اعتصاب بی نیاز میکند. برعکس این جمهوری اسلامی است که با همین قدر سپنه زنی ناسیونالیستی سودای سردمداری نیروی ذخیره اجتماعی از توده بزرگ نوکیسه از بورژواهای بهره کشی از کار نیروی کار ارزان کارگر را در سر میپوراند. ناسیونالیسم ایرانی در قالب پهلوی دوم جز حقارت و تمسخر از هیچ نیروی موثر اجتماعی برخوردار نیست، اما در دست جمهوری اسلامی راه فرار آبرومند از جنگ آنها با پز مقاومت و راه بازگشت به جامعه جهانی را باز میکند. اما مهمتر از هر چیز همینقدر از بازی ناسیونالیستی، جمهوری اسلامی را در مقابل توده مردم زحمتکش جری تر میسازد تا برای فداکاری و کار و نظم و "تمامیت ارضی"؛ و "در راه ایران" استثمار و بهره کشی از کارگر به میدان بیایند.

جمهوری اسلامی آری یا نه؟ این سوال واقعی است. کارگران، زنان، جوانان و همه توده آزادیخواه و زحمتکش در ادامه کشمکش تعطیل ناپذیر خود برای رهایی و رفاه در ایران در مقابل توازن کشمینی ناسیونالیسم و اسلام در جمهوری اسلامی از یک طرف و تداوم حکومت فاشیستها در تل آویو و واشنگتن از طرف دیگر در مقابل آن قرار گرفته اند.

بورس تهران؛

مصطفی اسدپور

"حمله اخیر رژیم صهیونیستی و واکنش های متقابل ایران بازارهای مالی کشور را وارد فاز جدیدی از بی ثباتی کرد. در این میان بازار ارز، طلا و سهام هر سه به نوعی با موج خروج سرمایه مواجه شدند. اما آنچه بیش از همه آسیب دید، بازار سرمایه بود، بازاری که از ماه ها قبل نیز بدلیل تردید در سودآوری شرکتها و ضعف جریان نقدینگی، مستعد ریزش بود." (روزنامه صبح "عصر رسانه"، پنج شنبه ۱۹ تیرماه)

بورس تهران موجودیت یافت. اما همانطور که انتظار میرفت تولد بورس همانقدر که با قمرهای فاز و ثبات و بی ثباتی؛ در عین حال توام با نمایش گانگستر مابانه و باجگیری آشکار از بودجه عمومی بود. گزارش کامل به نقل از روزنامه "عصر رسانه" خواندنی است؛ ماجرا بر سر فوز شصت هزار میلیارد تومان از طرف بورس روی همه قوزهای دیگری است که "سود چرانی" سرمایه از کانال پرویگانده موجب بگیران ارگانهای رسانه و نهادهای مدافع سرمایه به کارگر و زحمتکش جامعه تحمیل میکند:

"پس از تشدید بحران در بازار سهام و افزایش فشارهای رسانه ای و کارشناسی نهایتا وزارت اقتصاد و دارایی و سازمان بورس طی جلساتی فشرده با بانک مرکزی خط اعتباری معادل شصت همت را برای حمایت از بازار سرمایه مصوب کردند."

در اطلاعیه سازمان بورس این اقدام بعنوان قدم اول معرفی شد و تاکید گردید: "جلسات هماهنگی در سطح بانک مرکزی و سازمان بورس و اوراق بهادار بصورت منظم و مستمر به منظور تدام حمایت حداکثری از بازار سرمایه ادامه خواهد داشت." چند روز بعد کاشف به عمل آمد که وزارت اقتصاد و بانک مرکزی و تمامی تحلیل گران حرف مفت زده و کور خوانده اند: "بازار تغییر محسوسی نداشت و شاخص کل همچنان در مسیر نزولی قرار دارد!" و بلافاصله سر و کله تحلیلگران دیگری از زیر بنه پیدا شد که معتقدند کار از بیخ عیب دارد: "تاخیر در واکنش سیاست گذار باعث شده تاثیر روانی و اقتصادی این خط اعتباری تا حد زیادی تضعیف شود"

به این ترتیب با بورس "موضوعات کلیدی" کاملا جدیدی وارد اقتصاد ایران میشود: "یکی از موضوعات کلیدی که در تحلیل وضعیت بازار بورس مطرح است، نه صرفا میزان منابع حمایتی، بلکه زمان بندی، شفافیت اجرا و اعتماد سازی در اجرا است. فعالان بازار معتقدند بازار به جای تزریق مقطعی، نیازمند برنامه ای روشن برای تثبیت وضعیت بازار سهام هستند."

به عبارت دیگر مساله بورس، بازار نیست، مساله اشتباهی هردنبیل بازار سرمایه نیست، مساله اصلی آنجاست که: سرمایه گذاران در انتظار "اعتماد" نه "عدد" هستند.

"برخی از کارشناسان با اشاره به ساختار شکننده بازار سرمایه و نبود پشتوانه واقعی برای شاخصها، معتقدند که ریزش اخیر بیش از آنکه ناشی از جنگ باشد، بازتابی از واقعیت اقتصادی شرکت ها و نبود چشم انداز اقتصادی روشن است." (همه نقل قولها از "عصر رسانه" - همانجا)

پژواک تهدید بی اعتمادی بورس در گوشهای وزیر اقتصاد

آنسوی شهر تهران در عمارت پاستور در خونسردی شایسته یک وزیر اقتصاد آقای مدنی زاده در ستون بررسی وضعیت بلبشوی بازار و سرمایه تگرانی های بورس تهران جواب میگردد. مدنی زاده از اولویتهای وزیر اقتصاد چه قبل از جنگ، چه در بحبوحه ویرانی و بمباران و تحریم خبر میدهد:

"اولویت های وزارت اقتصاد؛ واگذاری فعالیتهای اقتصادی به بخش خصوصی

وزیر امور اقتصادی و درایی بر واگذاری فعالیتهای اقتصادی به مردم و بخش خصوصی واقعی به عنوان اولویت اصلی وزارتخانه تاکید کرد و نقش مدیران کل امور اقتصادی و دارایی استانها را در اجرای سیاستهای کلان اقتصادی کشور کلیدی دانست. ایشان اظهار داشت مدیران کل استانی سفیران وزارتخانه در مناطق مختلف کشور هستند و وظیفه دارند سیاستهای اقتصادی را برای نهادهایی نظیر نمایندگان ولی فقیه، اتاقهای بازرگانی، نمایندگان مجلس، استانداران و سایر اعضای شورای اداری تبیین کنند. " (خبرگزاری تسنیم، ۱۸ تیرماه ۱۴۰۴)

داستان خصوصی سازیها که شامل واگذاری هزاران معدن فرسوده و بی صاحب به کارفرمای فرصت طلب سودجو و وحشی در بهره کشی از معدنکاران بی پناه است باندازه کافی نخ نما و آشنا است. "اولویت" جدید وزارت اقتصاد هم شامل سوبسیدهای بیشتر در قانون کار از رعایت دستمزد و بیمه و ایمنی محیط کار تا وامهای بلاعوض خواهد بود.

اما هنوز باید داستان بورس و اولویت های کذابی وزارت اقتصاد جمهوری اسلامی را در سایه "نعمت" جنگ از نظر گذراند. بخش بزرگی از صنایع بدلیل مختلف نیمه تعطیل هستند و دولت رو به مردم زحمتکش مشغول تولیدات فزوروات بی سر و ته در توجیه آب و آرد و سیب زمینی و در ارزیابی تعویق اعتراضات و حق طلبی در کار و زندگی آنها است. میتوان با یک سر سوزن واقع بینی جلوی چشم تصور نمود تمام کارشناسان و ساختمان شیشه ای و اولویتهای وزارت اقتصاد چگونه در مقابل شکل گیری اولین اعتصابات کارگری دود میشود و به هوا میرود. "اعتماد سرمایه" و "اخم و تخم بورس در واکنش به اعتصاب دستمزدی کارگران"، ترکمون دیگری بالای وزارت کار و شورای عالی دستمزد... همین را کم داشتیم ...

سناریوی سیاه، سناریوی سفید

بحثی پیرامون روند اوضاع سیاسی در ایران

منصور حکمت

مقاله زیر فشرده مباحث و نکات مطرح شده توسط نویسنده در سمینار وسیع اوضاع سیاسی ایران است که با شرکت کلیه اعضای کمیته مرکزی و جمعی از کادرهای حزب در آوریل ۹۵ برگزار گردید.

سناریوی سیاه: صورت مسأله

بحث سناریوی سیاه از یک مشاهده اساسی شروع میشود که در درجه اول مربوط به ایران نیست، بلکه مربوط به این دوره‌ای است که در آن زندگی میکنیم. این روزها هر بار تلویزیون را روشن میکنید، انسانهای دریدری را میبینید که تتمه جان و زندگیشان را بدوش گرفته‌اند و از فاجعهای فرار کرده‌اند و سر فلان دوراهی به خبرنگار «سی.ان.ان» «از مصیبتشان میگویند و بعد تل اجساد انسانهای بقتل رسیده یا انفجار توپها و خمپاره‌ها و شهرهای ویران شده را نشان میدهند که زمینه تصویری خیر را میسازند. نکته اینجاست که احساسی که بیننده این تصاویر میگیرد این است که این اتفاقی غیر منتظره یا منحصراً به فرد نیست. این فجایع نتیجه رویدادی نیست که پایانی دارد، جنگی که خارج از قاعده رخ داده و فرار است ختم شود. آدم حس نمیکند که این قربانی، یک سوی دعوای خاصی بوده است یا سهمی در عاقبت دردناک خودش داشته است یا قرار است فردا در نجات خویش کاری بکند. آدم انگار شاهد یک «وضعیت دائمی» است، یک روش زندگی، استیصال که گویا سناریوی مفروض زندگی انسانهای بسیاری است که نه خودش و نه بیننده قرار است کاری از دستش در قبال آن برآید. انگار این نه یک حادثه، بلکه یک منظره است. رواندا، سومالی، یوگسلاوی، افغانستان، چینی و غیره و غیره. در همه این موارد تصویری که انسان میگیرد، تصویر یک «وضعیت دائمی» است و نه کشمکش و مشتقی به هر حال گذرا در متن یک تحول اجتماعی.

این تصاویر، ما بینندگان را به کاری وانمیدارد. در درجه اول به این خاطر که ظاهراً میشود پشت خیلی چیزها پنهان شد. برای مثال پشت این واقعیت که من و شمای بیننده، زبان آن قربانی را بر صفحه تلویزیون نمیفهمیم. نمیفهمیم که دارد میگوید کودک را آن پشت دفن کرده‌ام، یا گریخته‌ام، یا فقط من مانده‌ام، یا خانه‌ام ویران شد. ما پشت این واقعیت پنهان می‌شویم که این مصیبت احتمالاً از نظر جغرافیایی چند هزار یا چند صد کیلومتر از ما دور است، یا اینکه این تصویر مربوط به دیروز است و نه همین لحظه، شاید تا الان کسی به داد این آدم رسیده است، شاید کمی آنتوسر به غذایی و سرپناه و نوازشی رسیده، شاید آن زخمی، یا آن بازمانده نیمه‌جان فلان کشتار جمعی، خود نیز اکنون جان داده و غم خُرد کننده‌اش را با خود برده است. میلیونها نفر هر روز پشت چنین عواملی پنهان میشوند تا از درد این واقعیات فرار کنند. این متأسفانه یک خصوصیت بشر امروزی است که مصیبتی که در زمانی دیگر و مکانی دیگر بر انسانی دیگر و بخصوص بقول مرسوم امروز بر انسانهایی با «فرهنگ» دیگر نازل شود به همان اندازه دردناک نیست که اگر اینجا و اکنون بر سر خود آدم بیاید. همین فاصله مکانی و زمانی و وجودی، اجازه میدهد بتوانید رویتان را برگردانید، بگویید که طاقت دیدن این تصاویر را ندارید و اعصابتان را خُرد میکند، تلویزیون را خاموش کنید و سراغ کار خودتان بروید.

بحث سناریوی سیاه طرح این واقعیت است که برای من و شما و عده بشمار دیگری این پنهان شدن و روی برگرداندن می‌رود که غیر ممکن شود. این تصاویر میتواند تصاویر خود ما و مردمی باشد که زبانشان را نمیفهمیم. این بسادگی میتواند داستان زندگی این مردم هم باشد. این میتواند تصویری از «وضعیت دائمی» در ایران باشد. اینجا دیگر همانقدر که حتی برای نزدیکترین آدمها هم راه گریزی از حس کردن دست اول و بلاواسطه مصیبت وجود ندارد، از احساس مسئولیت هم گریزی نیست. اگر در قبال رواندا یا یوگسلاوی دلمان را خوش میکنیم که گویا کاری از دستمان بر نیاید،

اینجا دیگر باید یک فکری کرد. تلویزیونی در کار نیست که خاموش کنید.

میان آنچه یک سناریوی سیاه نامیده‌ام با یک تلاطم انقلابی یک دنیا تفاوت هست. بحث سناریوی سیاه صرفاً بر سر وقوع درگیری و کشمکش خونین نیست. تصویر ارتشی که روی مردم شلیک میکند و مردمی که فریاد میزنند "توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد" تصویری از یک سناریوی سیاه نیست. این تصویری از یک انقلاب است. در انقلاب مردمی هم خون ریخته میشود. اما مشخصه سناریوی سیاه عنصر استیصال در جامعه است. ناتوانی جامعه در درک اینکه این وضعیت چرا پیش آمده، تا کی ادامه پیدا میکند، چگونه ختم میشود. انقلاب صحنه کشمکش است. کشمکشی، گاه بسیار خونین، که از نظر خود توده مردم برای بهبود اوضاع اجتماعی ضروری شده است. هیچ سیر تحول تاریخی بی مشقت پیش نرفته است. اما من سناریوی سیاه را به وضعیتی اطلاق میکنم که در آن صحبت نه بر سر تحول جامعه، بلکه بر سر تخریب چهارچوب مدنی جامعه برخلاف میل و اراده مردم و در متن عجز و استیصال عمومی است.

این اوضاع در ایران هم میتواند رخ دهد. اینطور که اوضاع پیش میرود بعید نیست که روزی مردم جهان بر صفحه تلویزیون هایشان آوارگانی را ببینند که از شیراز و اصفهان و رشت و اراک گریخته‌اند و شیون میکنند که فلان جماعت اسلامی، فلان گروهان از جبهه آریاییان اصیل، یا بهمان شاخه مجاهدین، شهر و خانه و مدرسه‌شان را روی سرشان خراب کرده‌اند و مردم را به خون کشیده‌اند. این وضع میتواند نه یک حادثه استثنائی، بلکه یک قاعده، یک روش زندگی، در ایران بشود، که بیست سال طول میکشد. میتواند درست مثل لبنان دهه قبل و افغانستان و یوگسلاوی امروز در ذهن یک نسل از مردم یک وضعیت ازلی و ابدی را بسازد. گویی هرگز جز این نبوده و نمیتواند باشد.

برسمیت شناختن این خطر، یعنی احتمال واقعی وقوع این سناریوی سیاه در ایران، به نظر من یک شاخص جدی بودن نیروهای سیاسی و محک صلاحیت رهبران آنهاست. تا آنجا که به خود ما مربوط میشود، این بحثی بسیار حیاتی است. همه میدانند ما راجع به جامعه، طبقات، استثمار، انقلاب، آزادی، برابری و غیره چه میگوییم. اما آیا این را هم میدانند که ما راجع به چنین دورنمایی چه میگوییم؟ نقطه عزیمت بحث من درباره سناریوی سیاه اینست که ما شخصیت‌های یک تاریخ زنده‌ام که میتوان این سیر هولناک را به خود پیچید. ما بازیگران نمایشنامه‌ای نیستیم که در آن سخنان و حرکاتمان از پیش نوشته شده و جلوی ما گذاشته شده باشد. کمونیستی که وظایف تاریخی و محک‌های تاریخی حرکت خویش را نشانسد به نظر من کمونیست درستی نیست. هیچ جای مارکسیسم درباره "سناریوهای سیاه" و مقاطع از هم گسیختن شیرازه کلی جامعه و وظایف کمونیستها در چنان مقاطعی سخن گفته نشده و چه کنید و چه نکنیدی معین نشده است. این خود ماییم که باید این را تشخیص بدهیم. اینجا هم در تحلیل نهایی بحث همچنان بر سر شرایط و ملزومات پیشروی جنبش کمونیستی طبقه کارگر است. سوآلی که جلوی ما است اینست که آیا میتوانیم مسئولیت خویش را در چنین اوضاعی بشناسیم و بر عهده بگیریم. این مسئولیت میتواند تلاش برای منتفی کردن این دورنما باشد، یا در صورت وقوع، خاتمه دادن سریع به آن. حزب کمونیست کارگری با طرح این بحث دارد میگوید که، بله، ما مقابله با چنین دورنمایی را بعنوان یک مسئولیت سیاسی خویش برسمیت میشناسیم. ما داریم میگوییم، بله چنین احتمالی وجود دارد. این بلایی نیست که فقط سر "یوگسلاوها" بیاید و "ایرانیان"، از آنجا که گویا هنر نزد آنان است و بس، ذاتاً در مقابل آن واکنیسه باشند. بحث بر سر کمونیسم و مسئولیت اجتماعی است. تنها کمونیسمی که بتواند در چنین مقاطعی به این نوع مسائل پاسخگو باشد، میتواند صلاحیت تاریخی خود را به میلیونها انسان اثبات کند و افق اجتماعی خویش، جامعه مطلوب خویش و معیارها و ارزشهای خویش را به افق و ارزشهای توده وسیع مردم کارگر و زحمتکش بدل کند. اگر فرض کنیم این دورنما محتمل باشد و هشدار ما یک هشدار واقعی باشد، آنوقت آن حزب و جریانی که نسبت به آن بی‌تفاوت و غافل بماند، بی‌مصرف و نامربوط میشود.

زمینه‌های وقوع سناریوی سیاه

جریانات مختلف اپوزیسیون و از جمله خود ما سنتاً تحول سیاسی بعدی در ایران را انتقالی از یک دولت به دولت دیگری دیده‌ام. اگر کودتا، جنگ، قیام و غیره‌ای در این تصویر رخ میدهد در واقع تسمه نقله و مجرای برای انتقال از دولت قبلی به دولت بعدی است. به عبارت دیگر، این دوره تحول، با همه جنگ و خونریزی‌ای که میتواند در طول آن صورت بگیرد پاره خطی است که دو وضعیت متعارف را به هم وصل میکند. در دو سوی این ماجرا دو دولت و دو

قدرت طبقه کارگر در متشکل و تخریب اوست!

رژیم اسلامی: استحالته؟

باید همینجا بگویم که به نظر من دگرگونی در رژیم منتفی نیست. هنوز یک ورق دیگر در آستین این رژیم هست. هنوز منطقی یک حالت دیگر وجود دارد برای اینکه دگرگونی رژیم از داخل صورت بگیرد و حتی اقتدان یکپارچه قدرت به دست نیروهای سیاسی خارج حکومت را ممکن کند. صورت مسأله «استحالته» چه برای غرب و چه برای بورژوازی استحالته‌طلب ایران در داخل و خارج کشور، اول ایجاد یک جمهوری اسلامی غربی و بعد تحلیل بردن و محو اسلامیت آن در یک روند اقتصادی و فرهنگی و یا حتی با یک اقدام سیاسی-نظامی است. وجود یک جناح قوی طرفدار غرب در رژیم اسلامی مفروض گرفته میشود، که فرض درستی است. معضل استحالته بنا بر این اساس به این سؤال تبدیل میشود که این جناح غربی چگونه باید جناحهای ضد غربی را از میدان بیرون کند بدون آنکه بی‌ثباتی ایجاد شود و فضایی برای دخالت و انقلاب مردم بوجود بیاید. پدیده رفسنجانی در این چهارچوب برای غرب و اپوزیسیون بورژوازی مطلوبیت و موضوعیت پیدا میکرد. آن پروژه شکست خورد اما اکنون میتوانست با یک قالب و فرمت نظامی مجدداً آزمایش شود. صورت ظاهری و گام اول این تحول میتوانست این باشد که خود خامنه‌ای، بعنوان باصلاح ولی فقیه، اعلام شرایط اضطراری کند (با توجیهاتی مثل وضعیت اقتصادی و مشکلات جناحها و ضرورت وحدت و "حفظ نظام" و غیره) و هیأتی از نظامیان رژیم را سر کار بگذارد. ظاهر امر میتوانست این باشد که این نظامیان بنا به التماس و درخواست خود جناب ولی فقیه و علیرغم "اکراه" خودشان این "وظیفه خطیر" را پذیرفته‌اند که کابینه را تشکیل بدهند و "نظم و امنیت" را برقرار کنند و یک سلسله اقدامات را در غیاب مجلس بفوریت به اجرا در آورند. در همان حال به آخوندها توصیه و در واقع اخطار خواهد شد که قدری کنار بکشند و به نصایح بزرگوارانه اکتفا کنند و به حکومت اضطراری "برادران فداکار نظامی" فرصت بدهند کارش را بکنند. به عبارت دیگر آخوند را با حفظ اموال مسروقه و تضمین امنیتش به پشت صحنه روانه میکنند و نظامیان و بوروکراتها را زیر چتر حمایت ولی فقیه به جلوی صحنه میآورند. حکومت اسلامی میماند، چهره مذهبی کشور و فشار مذهبی روی مردم باقی میماند. آخوندها با زدی‌هایشان و بدون ترس از انتقام مردم بتدریج عقب میکشند و نظامی‌های مسلحان و نمازخوان زمام امور رژیم اسلامی را بدست میگیرند. چیزی شبیه پاکستان سابق با یک ولی فقیه برای محکومکاری. این میتوانست بعنوان شروع یک پروسه استحالته عمل کند، به این دلیل که به جای نهاد بی در و پیکر و غیر قابل مهار و شیر تو شیر "روحانیت" که زمین حاصلخیزی برای جدال جناحها است، ارتش میآید که قابل شکل دادن است. این مدل میتواند با تصفیه و کودتا از درون به هر چیزی، از جمله به یک رژیم خالصاً آمریکایی، تبدیل شود. این مدلی است که بخصوص غرب در کار کردن با آن استاد است و مکانیسم‌های آن را میشناسد. چراغ سبزی که رفسنجانی نمیتواند بی درد سر به غرب بدهد، فلان ژنرال سپاه یا ارتشی مسلمان بسادگی نمیتواند بدهد. خود قلمرو سازماندهی نظامی و تسلیحات و تجهیزات نظامی چنین حکومتی را از نزدیک و بدور از ذرربین جناحهای مزاحم در تماس روزمره یا ذؤل و بنیادهای غربی قرار میدهد. وقتی قدرت به این شیوه به سمت ارتش و سپاه سوق داده شد، شکل‌گیری مراحل بعدی استحالته رژیم از طریق دستکاری و تعویض و تغییر شخصیت‌های جلوی صحنه و کل کاراکتر این نیرو عملی‌تر خواهد بود. رژیم نظامی اسلامی هم روز خودش احتمالاً با یک کودتای مهار شده به رژیم غیر اسلامی تبدیل میشود و حلقه موجودیت رژیم اسلامی بسته میشود. این پروسه، به نظر من منطقیاً برای بورژوازی مقدر است و اعلامی هم دال بر در جریان بودن آن وجود دارد. کاملاً قابل تصور است که، با بالا گرفتن اعتراضات مردمی، رژیم به برقراری نوعی حکومت نظامی و اعلام اوضاع اضطراری دست بزند. اما این حکومت نظامی تنها برای ارباب مردم نخواهد بود، بلکه همچنین معادلات جدیدی را نیز میان خود جناحهای هیأت حاکمه برقرار میکند. و این همانطور که گفتم نقطه شروع پروسه تحول در رژیم است. تا آنجا که به جناحهای مختلف مربوط میشود به گمان من هیچیک فوراً و مستقیماً در برابر برقراری حکومت نظامیان اسلامی مقاومت نخواهند کرد، چرا که کل این پدیده بعنوان ضامن "حفظ نظام" و تنها راه چاره ظاهر میشود. اما کشمکش جناحها در این قالب جدید نیز ادامه پیدا میکند.

این تصور که خصلت آشکارا سرکوبگر رژیم نظامی اسلاميون با اعتراض اپوزیسیون بورژوازی اعم از جمهوریخواه و سلطنت‌طلب مواجه خواهد شد تصوری خام است. بورژوازی ایران در طول تاریخ پر افتخارش در قرن بیستم تا به حال هر چه جلوی گذاشته‌اند را مزه کرده و به نظر من، سواى غرولندی اینجا و آنجا، در مجموع به روایت نظامی پدیده رفسنجانی هم فرصت خواهد داد و تلاش خواهد کرد با آن کنار بیاید.

واضح است که از نظر مبارزه مردم برای به زیر کشیدن رژیم و از نقطه نظر نفس اوضاع سیاسی در جامعه چنین روندی بسیار منفی و نامطلوب است. آلتزناتیو پاکستانی و ارتشی جمهوری اسلامی، رژیم سرکوب و اعدام باز هم گسترده‌تر و تحمیل شدیدتر فقر و فاقه خواهد بود. تلاش برای درهم شکستن چنین حرکتی یک وظیفه جنبش کمونیسم کارگری و همه نیروهایی است که برای سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری آزادی‌های سیاسی مبارزه میکنند. به هر رو، این مبحثی است

وضعیت اجتماعی نسبتاً تعریف شده و نسبتاً متعارف قرار میگیرند. وقتی مردم از سرنگون کردن جمهوری اسلامی حرف میزنند همین تصویر را دارند. جمهوری اسلامی برود و دولت دیگری، رژیم دیگری، جای آن را بگیرد. همانطور که گفتم در این بحث ما داریم این احتمال را مطرح میکنیم که سیر اوضاع میتواند به شیوه دیگری هم پیش برود. اوضاع پس از سرنگونی جمهوری اسلامی میتواند یک وضعیت بیشکل و در هم ریخته باشد. تجسم این حالت با توجه به تصاویری که ما از کشورهای مختلف دستخوش هرج و مرج در چهارگوشه جهان میگیریم دشوار نیست.

چرا امکان وقوع این سناریوی سیاه در ایران وجود دارد؟ مختصراً فاکتورهای اصلی را مرور کنیم.

۱- در این شک نیست که جمهوری اسلامی در بحران اقتصادی و سیاسی عمیق دست و پا میزند. در انترناسیونال از این بعنوان "بحران آخر" یاد کردیم، به این اعتبار که حلقه بعدی در حیات جمهوری اسلامی، و به نظر من شروع عملی پروسه نابودیش، نه یک تغییر ریل اقتصادی یا وصله پینه سیاسی، بلکه یک دگرگونی سیاسی تعیین کننده خواهد بود. رژیم در قامت کنونی اش امکان حل یا تخفیف جدی این بحران را ندارد. این تحول سیاسی میتواند سقوط رژیم باشد، یا تصفیه خونین در آن و یا تحولی که به هر حال ارکان کنونی رژیم را زیر سؤال میبرد. پایین‌تر به حالتی که از نظر من محتمل‌تر است اشاره میکنم. آنچه مسلم است یک دوران بحران سیاسی عمیق‌پاینده که سرنگونی و یا دگرگونی اساسی رژیم اسلامی یک مرحله اجتناب‌ناپذیر آن است آغاز شده است.

۲- جمهوری اسلامی رژیم سلطنت نیست که ذوب بشود. حتی در صورت سرنگونی رژیم چندین جریان مذهبی و فالانژ مسلح، بالنسبه قوی و کینه‌توز، تروریست و ضد جامعه از آن باقی میمانند که در سطح کل منطقه موجودیت دارند و برای اعاده قدرت جریان اسلامی و یا یک حضور سیاسی-نظامی در هر بخشی از کشور که زورشان برسد تلاش میکنند. اگر به این تصویر فالانژهای اپوزیسیون، اعم از اسلامی و آریایی را اضافه کنیم، ماجراجویی سیاسی و اوباش نظامی را اضافه کنیم که در شرایط بیشکلی قدرت از هر منفذی سبز میشوند، میتوانیم کثرت پرسوناژهای چنین سناریویی را بهتر تجسم کنیم. تشکیل یک دولت بعدی در ایران منوط به از صحنه خارج کردن همه این جماعات است.

۳- با سقوط شوروی و پایان موازنه دوران جنگ سرد، بحران‌های سیاسی و حکومتی بویژه در کشورهای عقب مانده که در دوران قبل زیر مجموعه‌ای از فشارها کنترل میشد و سریع به فرجام میرسید، اکنون کشدار و پیچیده میشود. مسأله ایدئولوژی و فلسفه حکومت و همبندطور میانی سیاسی و ساختار حکومت در بسیاری از کشورها به یک مسأله مفتوح تبدیل شده است و جریانات مختلف بر سر تعیین خصوصیات رژیم سیاسی و ایدئولوژیکی در این کشورها به نبرد آشکار با هم برخاسته‌اند. این خلأ و بیشکلی ایدئولوژیکی و سیاسی و نامعین بودن ساختار حکومت بورژوازی در ایران کاملاً چشمگیر است. نه سلطنت مشروطه، نه سیستم پارلمانی، نه استبداد سلطنتی و نه رژیم اسلامی هیچیک هرگز بعنوان اشکال حکومتی ریشه محکمی در ایران پیدا نکردند و به شکل پذیرفته شده دولت در کشور بدل نشدند. مسأله مهم در هر بحران جدی سیاسی در ایران نه فقط ترکیب دولت بعدی، بلکه نوع حکومت بعدی است. این نه فقط موضوع جدال طبقاتی، بلکه محور جدال درونی خود بورژوازی در ایران است. با توجه به اوضاع جهانی و فقدان الگوها و اردوگاههای هژمونیک بورژوازی در سطح جهانی، حتی یکسره شدن مسأله فرم حکومتی برای خود بورژوازی ایران بدون کشمکشهای حاد عملی نیست.

۴- توافقات قدیم بین‌المللی میان قدرتهای امپریالیستی و اردوگاههای رقیب از میان رفته و کل جهان به صحنه یک رقابت چند قطبی بر سر مناطق نفوذ تبدیل شده است. جدال قدرتهای جهانی و منطقه‌ای بر سر نفوذ در ایران جای تردید ندارد. یک رکن جنگ داخلی احتمالی در ایران این رقابتهای خواهد بود. همین رقابتهاست که در برخی کانونهای بحران در جهان امروز، از جمله بوسنیا، موانع جدی بر سر حل یا تخفیف مسأله ایجاد کرده است. برای مثال در این تردید نیست که با هر تشتت و هرج و مرجی که بیش از چند ماه بطول انجامد، غرب فکری به حال وضعیت در خوزستان و کرانه شمالی خلیج خواهد کرد. امکان حضور نظامی آمریکا و غرب، چه بطور مستقیم و چه زیر چتر سازمان ملل، در بخشی از ایران در چنان شرایطی ابداً کم نیست. اگر سناریوی سیاه در ایران آغاز بشود، حداقل به تعداد کشورهای همسایه و قدرتهای جهانی و منطقه‌ای، امام و رئیس جمهور و خان و سردار و ژنرال پیدا خواهد شد که با دار و دسته مسلحتش منافع این محافل را دنبال میکند.

با توجه به این فاکتورها و عوامل مشخص دیگر، به نظر من وقوع سناریوی سیاه در ایران یک احتمال واقعی است.



که باید جداگانه به آن پرداخت.

نگاهی به جریانات اپوزیسیون: ملاک‌ها

در طرح محدود بحث سناریوی سیاه در انترناسیونال از این صحبت کرده بودم که بعضی نیروهای اجتماعی خصلتاً به سناریوی سیاه تعلق دارند و بعضی در وقوع سناریوی سفید ذینفعند. برای آنکه بتوانیم دسته‌بندی‌ای از این نیروها به دست بدهیم باید این را روشن کنیم که کلاً خود سناریوی سیاه میتواند حاصل چه پروسه‌ای باشد و چه عواملی وقوع آن را تسهیل میکند. به نظر من مهمترین فاکتور، نحوه اضمحلال جمهوری اسلامی و آوار سیاسی‌ای است که از آن به جا میماند. محاصل تخریب جمهوری اسلامی، بوجود آمدن یک صفحه سیاسی خالی برای برقراری یک دولت جانشین نیست. بلکه پیدایش طیفی از دستجات و جریانات مسلح اسلامی است که در صحنه میمانند و برای حفظ قدرت خویش، چه بطور سراسری و چه در شکل تقسیم کشور به مناطق تحت تصرف دستجات مختلف، وارد جنگ با یکدیگر میشوند و از آن مهمتر جلوی جنبش مردم قد علم میکنند. هر جریان و آلترناتیوی که بخواهد با سقوط جمهوری اسلامی بعنوان دولت ایران عمل کند، باید بتواند اینها را از میدان به در کند. منحل کند. دستجات مسلح و خانجانی نظامی صرفاً به این احزاب اسلامی منحصر نخواهد ماند. اگر این فضا بوجود بیاید و نسبتاً به طول بینجامد، آنوقت طیف وسیعی از باندها و فرقه‌های سیاسی، جریانات قومی و اوباش نظامی به صحنه میریزند. چه نیرو یا نیروهایی میتوانند این بساط را برچینند و این جماعات را از میدان به در کنند؟ وقتی از خیالی بودن دولت مجاهدینی صحبت کردم به این اشاره داشتم که مجاهد بنا به ماهیت سیاسی و اجتماعی خویش نه فقط توان ایفای چنین نقشی را ندارد، بلکه خود یکی از پرسوناژهای سناریوی سیاه است، یکی از فرقه‌ها و جماعتی است که در این گریز از مدنیت سهم خواهد داشت. شاخص کلیدی، پایگاه و سیمای اجتماعی-تاریخی هر جریان است. جواب جنبش اسلامی مسلح شده‌ای که در مقیاس منطقه‌ای عمل میکند و بخش وسیعی از امکانات مادی و تسلیحاتی رژیم اسلامی را به ارث برده و از هیچ خشونت و جنایتی هم ابا ندارد را فقط جنبشها و جریاناتی میتوانند بدهند که بتوانند بخش وسیعی از خود جامعه را علیه اینها به میدان بکشند. گانگسترهای سیاسی و نظامی‌ای که در آن شرایط مثل مور و ملخ بر سر مردم میریزند را تنها چنین جنبشهایی میتوانند سر جای خود بنشانند و از صحنه جارو کنند. این کار فرقه‌های شبه مذهبی متشکل از محصلین میانه سالی که تازه دارند تنگناهای جنسیشان را حل و فصل میکنند نیست. اینها خودشان از آن همان جنس اند. مجاهد و محتشمی اگر به حال خود رها شوند میتوانند سالها در دو تپه مقابل سنگر بگیرند و خمپاره و کاتیوشا به سر و کله هم بزنند و مردم را در این میان خانه خراب کنند، بدون اینکه زورشان به هم برسد. زیرا دو باند مسلح اند که حتی علیرغم انزوایشان از مردم تا وقتی از این و آن پول و اسلحه میگیرند و جیره این و آن را میدهند از نظر نظامی وجود خواهند داشت. حل مسأله اما در حوزه عمل نیروهایی است که بنیادهای اجتماعی طبقاتی و تعریف شده‌ای دارند و منافع دیرپاتری را در تاریخ معاصر جامعه نمایندگی میکنند. کمونیسم، بعنوان یک جنبش اجتماعی کارگری که میتواند نیروی این طبقه را به میدان بکشد، بعنوان جنبشی که تاریخاً آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی در جامعه را نمایندگی کرده است، بعنوان جنبشی که پرچم مدرنیسم و انساندوستی را در دست دارد و مردم آن را بعنوان یک جنبش و یک افق اجتماعی متمایز با پیشینه طولانی در مقیاس بین‌المللی میشناسند، میتواند به چنین اوضاعی فائق بیاید. کمونیسم میتواند چنین جریاناتی را منزوی کند، بگوید و بزور مردم از صحنه بیرون کند. کمونیسم میتواند این پاشیدگی و هرج و مرج را خاتمه بدهد.

اما این تنها کمونیستها، یا نیروهای پیشرو جامعه و احزاب معطوف به طبقات فرودست نیستند که بالقوه این توان را دارند، بخشهایی از خود بورژوازی ایران هم هستند که از وقوع یک سناریوی سیاه نفع نمیبَرند و این ظرفیت را دارند که نیرویی در جهت ختم آن باشند. صحبت بر سر رابطه هر جریان با نفس وجود یا تعلیق مدنیت و سوخت و ساز اجتماعی است. مبارزه کارگر و بورژوا در متن یک جامعه مدنی صورت میگیرد. این مبارزه‌ای بر سر تعیین خصوصیات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه انسانی است. واضح است که بخشهایی از بورژوازی در تحلیل نهایی ترجیح میدهند دنیا را نابود کنند اما آن را تحویل کارگر ندهند. اما معضل امروزی در افغانستان و یوگسلاوی و در سناریوی سیاه فرضی در ایران این نیست. در مورد ایران خطر اصلی از ناحیه جریانات حاشیهای و متفرقه‌های است که طبقات اجتماعی اصلی در اقتصاد سیاسی ایران را نمایندگی نمیکند. به نظر من بسترهای اصلی هر سه سنت سیاسی اصلی غیر مذهبی بورژوازی ایران در قرن اخیر منطقاً به سناریوی سیاه تعلق ندارند. اما با توجه به تشننت عمیقی که دچارش هستند و بی‌افقی و بی‌مایگی رهبرانشان بویژه در این دوره خاص و با بی‌توجهیشان به رویدادهای مهمی که جلوی چشمشان در جریان است، در یک چنین اوضاعی میتوانند به هر گردابی بیفتند.

رفرمیسم:

ناسیونال-رفرمیسم که در دوره‌ای حزب توده مرکزش بود و طیف فدایی-راه کارگر در دوره انقلاب ۵۷ جناح چپ آن را تشکیل میداد، بویژه با سقوط اردوگاه شوروی به تجزیه و تشننت کشیده شد. برای خود حزب توده هنوز ضد آمریکایی‌گری معنی زندگی است و آخوند ضد آمریکایی حماسی‌ترین شخصیت ندای سیاست است. از اینها بعید نیست، دقیقاً با همین ذهنیت، در صورت بروز جنگ داخلی در ایران باز خودشان را کنار جریانات اسلامی پیدا کنند.

سرنوشت جناح چپ سابق این حرکت چندان دلگرم‌کننده‌تر نیست. طیف فدایی-راه کارگر، منهای انشعابات بسیار کوچکی، بسیار به راست چرخیده‌اند. یک عده رسماً ناسیونالیست و عظمت‌طلب شده‌اند. امثال آقای کشتگر که قبلاً مارکسیسم را تئوری تحول در "کاشت و داشت و برداشت" زیر چتر اردوگاه پنداشته بودند، امروز در نقد این مارکسیسم به اصالت ایران و ایرانیت پی برده و نگران دخالت اجنبی در سرنوشت کشورشان شده‌اند. یا امثال آقای امیرخسروی با احساس خلاصی از تحمیلات اردوگاه شوروی یکسره به تاریخ اجتماعی قرن بیستم پشت کرده و میخوانند چکامه‌شان را از انقلاب مشروطیت یک قرن قبل میهن خویش برگیرند، که البته روز خودش محصولات خود را در شکلی که میتواندست به بار آورد و دیدیم آقای نگهدار به سهم خود در به در دنبال سلطنت‌طلب مناسب برای اتحاد است. در سری دیگر، طیف راه کارگر و محافل پیرامونی همچنان منگ "پیروزی دموکراسی" است. در حالی که بورژوازی خود مدتهاست از های و هوی "پیروزی دموکراسی" دست کشیده و محاصره‌اش را ختم کرده و رفته فکری به حال بدبختی‌های خودش بکند، اینها هنوز سر از لانه خود درنیورده‌اند و همچنان در فضای سال ۸۹ غرق مشاعره در مدح دموکراسی هستند. به هر حال به نظر من این طیفی است که ماهیتاً در سناریوی سفید ذینفع است. از نظر اجتماعی و اقتصادی اینها سنتاً نماینده رشد صنعتی و ایجاد کارخانه و تعدیل ثروت بوده‌اند. جناح سازنده و چپ بورژوازی ایران. اما اینکه آیا واقعاً حساسیت اوضاع را درک میکنند و چشمانشان را به نیازهای این دوره باز میکنند یا خیر امر دیگری است. علیرغم اینکه این یا آن گروه کوچک و یا محفل منشعب در این طیف ممکن است حرکات غیر عقلایی‌ای بکند، در کل فکر میکنم اینها در بدترین حالت حداکثر در حاشیه وقایع قرار میگیرند. اگر عنصر فعالی در جلوگیری از سناریوی سیاه در ایران نباشند، عامل و تشدیدکننده آن هم نخواهند بود.

"لیبرال‌ها:"

طیف ناسیونال-لیبرال هم مشکلات خودش را دارد. سنتاً جبهه ملی بستر رسمی این خط بوده است. کلمه «لیبرال» در توصیف این جریان عمیقاً گمراه کننده است. لیبرالیسم بعنوان یک مکتب سیاسی در ایران هرگز بطور جدی نمایندگی نشده و هنوز هم نمیشود. این جماعات هیچ رگه خاصی از لیبرالیسم از خود نشان نداده‌اند. نه هیچ وقت مدافع پر و پا قرص حقوق فردی و مدنی بورژوایی بوده‌اند، نه بر جامعه غیر مذهبی پافشاری کرده‌اند و نه در کل طول تاریخشان با آخوند و مذهب در افتاده‌اند. هر وقت هم حس کرده‌اند جست و خیز سیاسی‌شان شالوده‌سیستم را به خطر میاندازد و یا چپ دارد نیرو میگیرد، فوراً زیر شنل سلطنت یا عبای مذهب سنگر گرفته‌اند. آنچه با لیبرالیسم اشتباه شده است، جمهوری‌خواهی و یا بعضاً مشروطه‌طلبی اینهاست. در یک کلمه ضد شاهی بودنشان. اینها در واقع جمهوری‌خواهان مُکلاً هستند و نه لیبرال. و باز باید تاکید کرد: مُکلاً و نه لائیک و سکولار. هنوز هم سیاست بدون تَبَرک شدن توسط آخوند از گُلوی اینها پابین نمیرود. آخرین نمونه را آقای بیژن حکمت در کیهان لندن به دست داده است. بعد از منبر طولانی در مورد آنچه به زعم ایشان "عاقل شدن" چپ است، و بعد از اظهار خوشنودی از تاکید خود ما بر خواست یک دولت مدرن و سکولار، بخش آخر مقاله خود را به اظهار شُعب از تشکیل مجدد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و آرزوی اینکه آخوندهای خوب حواسشان به آن باشد اختصاص میدهد! این "لیبرال" آن مملکت است که نمیتواند، آن هم بعد از این همه جنایت دین در ایران، به مقوله دولت و قدرت سیاسی بدون آخوند و بدون اسلام فکر کند. معلوم نیست ایشان که چهره صاحبخانه مدرنیسم و سکولاریسم را به خود میگیرد خودش انشاءالله کی قرار است مدرن و سکولار بشود.

همانطور که گفتیم اینها اکثرأ ناسیونالیستهای جمهوری‌خواه هستند تا لیبرال. عبارات جمهوری‌خواه ملی که عنوان یکی از این گروه‌هاست توصیف بسیار مناسبی است. ادبیات این جریانات مشحون از شعارها و بیان‌های ناسیونالیستی و قومپرستانه است. تقدس آب و خاک، عظمت‌طلبی ایرانی، تبلیغ گوهر والای ایران و ایرانیت در سخنان اینها موج میزند. مُضحک است که اینها در چهارچوب سیاست ایران لیبرال و پلورالیست نامیده میشوند، حال آنکه کسی که مشابه این اعتقادات را در آلمان و فرانسه و انگلستان داشته باشد و قربان صدقه آب و خاک خودش برود و از برتری گوهر قوم خویش سخن بگوید و اجنبی اجنبی بکند، فاشیست و راسیست و اسکین-هد نام میگیرد. خوشبختانه کسی هنوز به صرافت ترجمه کردن افکار گهربار لیبرالیسم ایرانی به فرانسه و آلمانی نیفتاده است وگرنه حتی خانه پیدا کردن برای فعالین اینها در اروپا مشکل میشد. (جمهوری خواهان ملی خود عقل به خرج داده‌اند و در ترجمه انگلیسی اسمشان کلمه ملی را انداخته‌اند). به هر حال این لیبرالهای



عزیز ایرانی مجموعاً نیروی قابل محاسبه و مطرحی نیستند، شخصیت‌های برجسته و یا تشکلهای منسجم و فعالی ندارند. ممکن است رگه دیگری از پارلمان‌تاریسم یا لیبرالیسم، که بیشتر با این عنوان خوانایی داشته باشد، از داخل خود کشور از محافل روشنفکران ناراضی سر بلند کند. در وضع امروز فعلاً این جناح ورنه زیادی ندارد. بخصوص اینکه درک این نکته برای عموم مردم سخت نیست که دموکراسی پارلمانی در ایران، بویژه با این دموکراتهای نیم‌پند و بدلی، بیش از آنکه به انگلستان و فرانسه شبیه بشود، نظیر فیلیپین و تایلند از آب در می‌آید. تا آنجا که به مسأله سناریوی سیاه و سفید مربوط میشود، به نظر من اینها هم مانند دسته قبلی در تحلیل نهایی در حفظ شالوده مدنی جامعه ذینفعند، اما متشنتر و بخصوص بی‌رهبرتر از آنند که تأثیر زیادی له یا علیه این روند داشته باشند.

سلطنت طلبان

جریانی که بطور واقعی ورنه خواهد بود و باید چه امروز و چه در آینده دقیقاً مراقب حرکاتش بود، جریان به اصطلاح سلطنت‌طلب است. منظور من از سلطنت‌طلبان نه لزوماً طرفداران رضا پهلوی و یا مدافعان اعلام فوری سلطنت، بلکه جناح مدافعان و طرفداران رژیم سابق است. مشخصه اینها نه اصرارشان بر اعلام فوری سلطنت در کشور و یا سر کار گذاشتن رضا پهلوی، بلکه دفاعشان از رژیم سابق و فاصله گرفتنشان از ژستهای لیبرالی و پارلمانی و حمایت آشکارشان از یک دولت قدرتمند و چه بسا نظامی است. این یک طیف وسیع است که محافل و جریانات متعددی را در بر میگیرد. ظاهراً این جریان پراکنده و بی تشکیلات است، اما در عمل به نظر من از همه نیروهای اپوزیسیون بورژوازی به قدرت سیاسی نزدیکتر است. چند عامل به نفع این جریان کار میکند. اولاً، متأسفانه تجربه مشقت‌بار و تلخ زندگی در جمهوری اسلامی و غیاب یک آلترناتیو سیاسی پیشرو و شناخته شده، اعاده اوضاع سابق را برای بخش وسیعی از مردم به یک آرزو تبدیل کرده. در ذهن خیلی‌ها جوانب منفی و حقارت‌آمیز زندگی در رژیم سابق رنگ باخته. خیلی‌ها آن وضعیت را با رونق اقتصادی، مدرنیسم و بویژه رواج فرهنگ غربی نداعی میکنند که شاخصهای اصلی توده وسیع مردم در تعریف یک زندگی بهتر است. و البته این فراموش میشود که جمهوری اسلامی محصول خود رژیم سلطنت بود. در واقع تنگناهای اقتصادی و افت روند رشد در سالهای آخر رژیم سابق، سطحی بودن روند مدرنیزاسیون، عقب‌ماندگی فرهنگی خود آن رژیم و ائتلاف و اتکاء متقابل آن با مذهب، و مهمتر از همه سرکوب جنبش مارکسیستی و کارگری که عنصر اصلی مبارزه با ارتجاع فرهنگی و اخلاقی در جامعه امروزی است، اصلی‌ترین عواملی بودند که سر کار آمدن رژیم اسلامی را ممکن کردند. با این وصف هرچه بر وخامت اوضاع اقتصادی رژیم اسلامی افزوده میشود و هرچه ارتجاع فرهنگی و اخلاقی دست بالای بیشتری پیدا میکند، بطور خودبخودی تمایل به اعاده اوضاع سابق شدیدتر و لذا پایه نفوذ طیف سلطنت‌طلب گسترده‌تر میشود. در هر حال اینها در مقابل رژیم اسلامی یک مدل قابل تجسم برای جامعه ایران را، مستقل از اینکه چقدر پیاده کردنش امروز ممکن هست یا نیست، جلوی مردم میگذارند و این نقطه قدرتی است که سایر طیف‌های اپوزیسیون بورژوازی از آن محرومند. ثانیاً، علیرغم بیشکلی سیاسی امروزی، این طیف یک سوخت و ساز سیاسی گسترده داخلی دارد که نه فقط سیاستمداران و فعالین سیاسی و نظامی‌ها و متفکرین و آنبای این طیف بلکه بخش قابل ملاحظه‌ای از خود طبقه‌شان، یعنی صاحبان سرمایه و مدیران و تکنوکرات‌ها را در بر میگیرد. علیرغم فقدان رهبران سراسری مورد توافق همه جناح‌های سلطنت‌طلب در این مقطع خاص، عروج چنین کسانی در جریان حداثت گرفتن بحران سیاسی کاملاً قابل تصور است و از این نظر آدم کم ندارند. و بالأخره یک رکن مهم موجودیت سیاسی این طیف حمایت فعال غرب از آنست. نه فقط حمایت مادی و پولی، بلکه حمایت سیاسی و نظامی و دیپلماتیک آمریکا و غرب علیرغم جست و خیزهای امثال مجاهدین یا طیف جمهوری‌خواه در تحلیل نهایی به این جریان تعلق خواهد گرفت. بخصوص سر کار گذاشتن دولت این جریان در بخشی از ایران بویژه خوزستان و استانهای جنوبی به کمک نیروهای نظامی غرب و یا سازمان ملل، برسمیت شناسی دولت اینها در صحنه بین‌المللی و تلاش سیاسی و نظامی برای یک کاسه کردن قدرت این جریان در کل کشور یک احتمال واقعی در شرایط اضمحلال جمهوری اسلامی است. پیش‌بینی عملکرد سلطنت‌طلبان در متن یک سناریوی سیاه کار پیچیده‌تری است. از یکسو روشن است که اینها بر خلاف فرقه‌های اسلامی و دستجات اوباش نظامی به ثبات و برقرار ماندن فعل و انفعالات متعارف اجتماعی علاقمندند. یکی از ترسهای اصلی اینها "تجزیه کشور" است. بدرجه‌ای نماینده سیاسی سرمایه‌های بزرگ ایرانی و غربی هستند که به ایران اساساً بعنوان یک حوزه تولید و سود مینگرند، منطقی در پی جلوگیری از به هم ریختن اوضاع خواهند بود. اما از سوی دیگر اینها یک پای ثابت هر جنگ داخلی هستند و برای تثبیت کامل قدرت خودشان از هیچ جنگ‌افروزی و سرکوب و جنایتی فروگذار نخواهند کرد. تصور کردن گذاشتن

عملی اینها برای مثال به یک حکومت چپ که از طریق یک مکانیسم سیاسی و با تصمیم مردم سر کار آمده باشد دشوار است. در این حالت اخیر، یعنی در توطئه و کودتا و جنگ راه انداختن علیه حاکمیت چپ، راستش فکر میکنم اینها بخش اصلی طیف جمهوری‌خواه را هم با خود خواهند داشت. یک وجه دیگر موجودیت اینها عظمت‌طلبی ایرانی و ستمگری ملی‌شان است. این جریان و بویژه جناحهای دیوانه آریایی‌پرست و فاشیست‌شان در صورت قدرت‌گیری، بطور قطع کشور را به سمت یک کشمکش قومی صنعتی و یک جنگ وسیع قومی سوق خواهند داد. در آن سوی دعوی قومی هم، حتی اگر امروز خیر زیادی نباشد، در روز خودش به اندازه کافی آدم عوام‌فريب پیدا میشود که بعنوان این یا آن خلق واقعی و مجازی مردم را به مهلکه جنگ اقوام بکشاند.

احزاب خودمختاری‌طلب کردستان

به نظر من نیروهای خودمختاری‌طلب اصلی کردستان، حزب دموکرات و کومله جدید فی‌نفسه پرسوناژهای یک سناریوی سیاه نیستند و در حل سیاسی و مسالمت‌آمیز مسأله گرد کاملاً ذینفع هستند. حزب دموکرات، بعنوان جریان اصلی در جنبش ملی کردستان، ناسیونالیست افراطی و قوم‌پرست غلیظی نیست و یک سنت قوی مبارزه سیاسی دارد. در مورد کومله جدید مسأله مبهم است چرا که هنوز مشخصات سیاسی و فکری و ابعاد و وزن پراتیکی این جریان بدرستی تعریف شده و قابل پیش‌بینی نیست. به هر حال شک نیست که اگر یک عده شوونیست سرکوبگر با هر تابلویی در تهران سر کار باشند و راه حل سیاسی را غیر ممکن کنند، جنگ ادامه پیدا میکند و مسأله گرد لاینحل میماند. اما تصور میکنم هر دولت مرکزی که اصل رفتارندم و مراجعه به رای آزاد خود مردم کردستان را بپذیرد، میتواند مسأله را حل کند. این احتمال البته هست که بین خود این نیروها درگیری پیش بیاید، شاخه‌های حزب دموکرات برای حل و فصل مسأله وحدت با هم جنگ کنند و جریانات خودمختاری‌طلب خواهند با چپ و جنبش کمونیستی و کارگری اصطکاک ایجاد کنند. اما اینها کوتاه‌مدت و گذرا و در مسیر عمومی اوضاع سیاسی ایران فرعی‌تر خواهند بود. اگر میان خود جریانات قومی مختلف کار به کشمکش خشونت‌آمیز بکشد، هنوز به نظر من نیروهای گرد شاخه‌های متمدن‌تر و از نظر سیاسی بسیار پخته‌تری را در این اوضاع تشکیل میدهند و جلب آنها به یک راه سیاسی مقدورتر است. اگر مسأله بخواد رنگ قومی به خودش بگیرد به نظر من خطر اصلی، در درجه اول یک دولت شوونیست و بعد از آن رهبران خودگمارده قومی و نان به نرخ روز خورهای عوام‌فريبی هستند که در چنان شرایطی از همه جا سبز میشوند و مردم را به جان هم میاندازند.

قومی‌گری و کشمکش ملی و معضل "تمامیت ارضی"

برخلاف بعضی تفسیرها، به نظر من شروع سناریوی سیاه در ایران و یا محتوای اصلی آن قومی‌گری و کشمکش ملی نیست. اگر این بحران شروع بشود و کش بیاید آنوقت به میدان آمدن جریانات قومی و ملی و تبدیل شدن آنها به جزئی از این تصویر کاملاً محتمل است. اما شروع مسأله و یا اصل مسأله این نیست. طرفین اصلی این کشمکشها نیروهای ملی و قومی نخواهند بود. این تصویر که ایران یک ائتلاف شکننده از اقوام و ملل است که گویا منتظرند دولت مرکزی ضعیف بشود تا هر کدام ساز خود را بزنند و "دولت خود" را بخواهند تصویری واقعی نیست. اما در صورت به هم ریختن شیرازه مدنی جامعه و معلق شدن زندگی اقتصادی متعارف، آنگاه این که عده‌ای از سر استیصال راه نجات خود را در هویت ملی و ناسیونالیسم و سوا کردن خرجشان جستجو کنند غیر ممکن نخواهد بود. قالب ملی و قومی در درجه اول میتواند بعنوان عکس‌العملی به جریانات شوونیستی و فاشیستی برجسته بشود. عظمت‌طلب‌ها و آریایی‌پرست‌های متعصب، کسانی که تقدس "تمامیت ارضی" ورد زبانشان است، میتوانند این مسأله را به مردم تحمیل کنند.

اگر بنا باشد با هر تکانی که رنگی از قومیت و ملیت به خود بگیرد یکی در تهران هیاهو راه بیندازد و ژست بگیرد که "چکمه‌هایم را از پام در نمیآورم" و اسم هر حرکتی را "غاناله" بگذارد و بخواهد قشون‌کشی بکند، آنوقت آنطرف هم، بخصوص در این دوره و زمانه رشادت بورژواهای کوچک، آدم مشابه برای تضمین تبدیل شدن کشور به صحنه جنگ اقوام و قبایل کم نیست. منزوی کردن ملی‌گرایی و قومی‌گری در چنان شرایطی فقط از عهده جریانی ساخته است که از ادبهای سیاسی و حقوق مدنی مردم را به جامع‌ترین شکل به رسمیت میشناسد، و لذا میتواند مطالبات و کش و قوسهای ملی را به یک مجرای سیاسی کانالیزه کند. نه کسانی که خود نماینده قومپرستی و شوونیسم بخشهای دیگر جامعه اند. خلاصه کلام، کشمکشهای احتمالی بعدی در ایران میتواند در ادامه خود رنگ قومی هم بگیرد. اما این بستگی دارد به اینکه چقدر نیروهایی مثل ما اجازه بدهند که جریانات فاشیست، عظمت‌طلب، آریایی‌پرست و غیره در این پروسه میدان‌دار بشوند. تبلیغات وسیع و فعالیت دائمی ما علیه ناسیونالیسم و عظمت‌طلبی ایرانی و قومپرستی و ملی‌گرایی تا همینجا با محدود کردن دامنه شلنگ‌تخته‌های این جریانات و با ایجاد حساسیت در میان چپ نسبت به ناسیونالیسم کمک زیادی به آینده کشور و سد کردن دورنمایی از نوع یوگسلاوی کرده است. این فعالیت باید همچنان با جدیت ادامه پیدا کند.

این را باید اینجا تأکید کنم که بحث اجتناب از سناریوی سیاه بحث دفاع از "تمامیت ارضی ایران" نیست.

ماهیت خود را به مردم می‌شناسانند، باید نیروی سوسیالیسم را بسیج کرد و دوران وحشت و توخس را با برقراری حکومت کارگری خاتمه داد. تلاش ما برای معاف کردن مردم ایران از این کابوس یک تلاش سیاسی و نظامی است. اگر این خطر منتفی شود چه بهتر، اگر نشود باید به سریعترین شکل به آن خاتمه داد. باید با اعمال قدرت به آن خاتمه داد.

کمونیسم کارگری جریانی متعلق به سناریوی سفید است، اولاً، به این دلیل در طی شدن چنین مسیری شدت ذینفع است. و ثانیاً بنا به جایگاه طبقاتی و اجتماعیش میتواند با نیروی طبقه کارگر و با به میدان کشیدن توده وسیع مردم حول پرچم یک آلترناتیو روشن اجتماعی، با قاطعیت به این بساط خاتمه بدهد. اگر کار به جنگ داخلی و از هم گسیختگی مدنی بگردد، حزب کمونیست کارگری موظف است بعنوان یک جریان قدرتمند با امکان عمل وسیع نظامی در صحنه ظاهر بشود. مردم باید این را بدانند. اما این تنها حرف ما نیست. ما این را هم میگوییم که جریان ما بصرفِ باطنی شدن اوضاع، اصول خود را فراموش نمیکند. مطمئن باشید ارتش این حزب نه فقط مردم غیر نظامی را به مخاطره نمیاندازد، بلکه مورد حمایت خود قرار میدهد. مطمئن باشید این حزب مناطق مسکونی و محیط کار و زندگی مردم غیر نظامی را حتی اگر طرفداران سرسخت نیروهای مقابل باشند، نمیکوبد. مطمئن باشید معاش مردم را گرو نمیکرد. مطمئن باشید راههای ارتباطی مردم و امکان دسترسی آنها به نیازمندی‌هایشان را سد نمیکند. مطمئن باشید این حزب با اسرای جنگی مطابق انسانی‌ترین موازین رفتار میکند، ما مجازات اعدام نداریم و در شرایط جنگی هم نخواهیم داشت. مطمئن باشید در کلیه مناطقی که توسط ارتش کارگری محفوظ نگه داشته شده است نه فقط مدنیت سازمان مییابد، بلکه تمام حقوقی که در برنامه حزب اعلام شده است برای مردم تضمین خواهد شد. در چنان مهلکه‌ای کمونیسم کارگری جریانی خواهد بود که برای مردم امنیت و رفاه و امید همراه میآورد.

توافق نیروهای سیاسی بر سر تلاش برای اجتناب از سناریوی سیاه، توافقی بر سر "آشتی ملی" و یا گونه دیگر را برگرداندن نیست. توافقی بر سر حفظ سطحی از فرهنگ سیاسی و تعهد به اصول معینی حتی در صورت حدت یافتن اوضاع است. سؤال اینست که هر نیرو تا چه حد میتواند و میخواهد برای اجتناب از این سناریو و یا در جهت ختم سریع آن حرکت کند. واضح است که باید در این میان نرمشهایی هم به خرج داد، اما بحث سناریوی سیاه و سفید بحث نرمش نیست.

چه میتوان کرد:

معنی عملی این بحث برای ما چیست؟ مهمترین جنبه عملی این بحث ما نرس اعلام این واقعیت است که ما این احتمال را میبینیم و خود را برای مقابله با آن آماده میکنیم. اعلام اینکه ما به سهم خود جلوی این سناریو را خواهیم گرفت. اعلام اینکه ما عناصر دخیل در این سناریوی سیاه را مذهب و جهالت مذهبی و جریانات اسلامی، تعصبات ملی و جریانات قومپرست و عظمت‌طلب میدانیم. اعلام اینکه ما جلوی این جریانات را خواهیم گرفت و مردم را علیه آن بسیج خواهیم کرد. آماده شدن بعنوان یک حزب و آماده کردن کارگر بعنوان یک طبقه برای ایفای نقش در چنین شرایطی اصلی‌ترین و مهمترین وظیفه‌ای است که این تحلیل روی دوش ما میگذارد.

نکته دوم، بردن این آگاهی به میان مردم و هوشیار کردن آنها نسبت به چنین مسیری است. نفرت از جمهوری اسلامی وسیع است و شمارش معکوس برای واژگونی آن آغاز شده است. ما باید در متن این حرکت مردم را نسبت به جریانات ارتجاعی هوشیار کنیم. باید برای مردم این را توضیح بدهیم که چگونه تنها جریاناتی که از یک رژیم سکولار غیر مذهبی، غیر ملی و غیر قومی و از آزادی‌های سیاسی وسیع دفاع میکنند، و بیش از هر کس حزب کمونیست کارگری، تضمینی علیه آن سناریوی سیاهی هستند که نمونه‌اش را میتوانند در یوگسلاوی و افغانستان به چشم ببینند.

این هر دو جنبه وظیفه مستقیم خود ماست. هم آمادگی حزب و بخش پیشرو طبقه کارگر برای دخالت مستقیم و مؤثر و هم هشیار کردن کل جامعه و توده وسیع مردم نسبت به این مخاطرات و ظرفیتهای مخرب جریانات ارتجاعی مذهبی و ملی و قومی و فرقه‌ای، کار مستقیم خود ماست. اعم از اینکه بقیه بخشهای اپوزیسیون اهمیت موضوع را درک کنند یا نه. مستقل از اینکه اپوزیسیون چه میکند، حزب کمونیست کارگری باید راساً تعهد خود را به جلوگیری از سناریوی سیاه در جریان سرنگونی رژیم ارتجاع اسلامی اعلام کند. و نه فقط این، بلکه حزب همچنین باید اعلام کند که در صورت وقوع چنین شرایطی و شروع یک از هم پاشیدگی مدنی و کشمکش تعمیم یافته نظامی، بعنوان یک نیروی سیاسی و در صورت لزوم نظامی برای ختم هرچه سریعتر این وضعیت اقدام خواهد کرد. ما مردم را علیه این وضعیت بسیج خواهیم کرد. ما باید راساً اعلام کنیم که چه اصول انسانی و آزادمشناسانه و آزادیخواهانهای را حتی در صحنه نبرد نظامی رعایت خواهیم کرد. باید روشن باشد که حتی اگر کار به آنجا بگردد، حزب کمونیست کارگری در آن مهلکه نماینده انسانیت و مدنیت خواهد بود.

"تمامیت ارضی" مسأله ما و فرمولاسیون ما نیست. همانطور که ما اصراری بر محدود ماندن ایران به این جغرافیای خاص هم نداریم. ایران ممکن است کشوری کوچکتر یا بزرگتر از این بشود. مهم اینست که اولاً، هر تغییر و تحولی در این پارامترهای جغرافیایی و سیاسی باید با اعمال اراده آزاد خود مردم باشد و ثانیاً، مسأله ما اینست که این نسل از مردم در جغرافیایی که نام ایران بر خود دارد در چه اوضاع اجتماعی زندگی میکنند. واضح است که اگر کسی بخواهد با تحریک قومی یا دینی و به زور اسلحه و غیره مردم را در یک بخش این جغرافیا زیر حاکمیت یک رژیم ارتجاعی ببرد، ممکن است موجب جنگ بشود. کمونیستها و کارگران چه در محل و چه در مقیاس سراسری ممکن است با چنین تلاشی به مقابله نظامی بلند شوند. اما این نبرد بر سر تمامیت ارضی نیست، بر سر کیفیت و شرایط زندگی آن مردم است.

سناریوی سفید: اعمال قدرت کارگری، یا "آشتی ملی"

بحث سناریوی سفید و سیاه بحث مسالمت‌جویی در برابر خشونت‌طلبی، یا میانروی در مقابل افراطی‌گری نیست. اجازه بدهید نمونه‌ای از تفسیرهای اینچینی را ذکر کنم. آقای محمد ارسلی از "مشروطه‌طلبان راستین" پس از مطالعه مقاله رویاهای ممنوع مجاهد مقاله‌ای در این مورد در کیهان لندن نوشته است. ایشان با الهام از نوشته ما، گروههای سیاسی را بر دو دسته تقسیم میکند. میگوید: "بقول یکی از فعالان سیاسی" (که اسم بردن از او ظاهراً خلاف روح مشروطه است) "یک دسته سناریوی سیاه برای ایران می‌نویسند و یک دسته سناریوی سفید". (دقت کنید، "سپید"، با تشدید آریایی روی پ و نه سفید!). در دسته‌بندی ایشان طرفداران "آشتی ملی"، "حفظ تمامیت ارضی"، "پلورالیسم فرهنگی" و مدافعان مسالمت عناصر سناریوی "سپید" اند! که ایشان به این صورت لیستشان میکنند: کلیه کانونهای اهل قلم (!)، محافل دفاع از حقوق بشر، سازمانهای مشروطه‌خواهی واقعی، جمهوری‌خواهان ملی ایران، دسته‌های پیرو راه مصدق، فداییان اکثریت، حزب دموکراتیک ملت ایران، جناحی از حزب دموکرات کردستان ایران که پشتیبان تمامیت ارضی کشور است... شهریار ایران رضا پهلوی به سبب تلاشی که برای آشتی ملی به عمل میآورد میتواند جایگاهی برجسته در این طیف به خود اختصاص دهد. شخصیت‌های مذهبی خاصه آن دسته از متفکران اسلامی که در جهت جدایی دین از دولت میکوشند نویسندگان سناریوی سپیدند". نویسندگان سناریوی سیاه در مقابل "مُبلغان و مجریان تزه‌های خشونت‌آمیز"، هستند، آنها که "آشتی ملی" را تحقیر میکنند و "تخصیص‌ها را به بهانه اشتباهات گذشته‌شان نفی میکنند". و البته یکی از اینها به زعم آقای ارسلی "چپ افراطی و ستیزه‌جو" است.

آقای ارسلی میتواند هر طور میخواهد فکر کند. اما واقعیت امر اینست که آن نیروهایی در یک سناریوی سفید ذینفعند، که مستقل از اینکه چقدر رادیکال یا معتدل، مدافع انقلاب یا طرفدار گذار تدریجی باشند، بقاء چهارچوب مدنی جامعه را بعنوان صفحه‌ای که مبارزه سیاسی در متن آن صورت میگیرد به نفع خود میدانند. مصداق زنده آنچه که آقای ارسلی چپ افراطی و ستیزه‌جو مینامد احتمالاً خود مایم که تحقیری در اهداف سوسیالیستی‌مان قائل نشده‌ایم و گمان هم نمیکنیم بورژوازی با زبان خوش و پا در میانی آقای ارسلی کنترش را بر هستی و زندگی بشریت رها کند و به برابری و آزادی مردم رضایت بدهد. اما اگر یک جریان در کل ایران وجود داشته باشد که واقعاً خواهان جلوگیری از تجربه یوگسلاوی و افغانستان است همین جریان کمونیسم کارگری است. زیرا ما زیانهای انسانی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی چنین اوضاعی را بروشنی میبینیم. یک دار و دسته مسلح درست کردن و چند شهر و شهرک را گرفتن و با این و آن وارد کش و قوس سیاسی و نظامی شدن در اوضاع آبی ایران کار ابداً دشواری نیست. اما کمونیسم کارگری بعنوان جنبش طبقه کارگر برای دگرگونی جامعه، این را یک عقبگرد اساسی در کل مبانی مبارزه طبقاتی میدانند. به نفع ماست، و در واقع برای ما حیاتی است، که جامعه و سوخت و ساز اقتصادی و اجتماعی برقرار باشد. که مردم کارگر و زحمتکش مستأصل و آواره و تحقیر شده نباشند و بتوانند به مبارزه و حزب و انقلاب و یک دنیای برآستی بهتر فکر کنند. برای ما مهم و بلکه حیاتی است افق و انتظار انسانها از زندگی و آینده‌شان زیر فشار گشت و کشتار و توپ و خمپاره و گرسنگی و درگیری سقوط نکرده باشد. تهدید به گسیختن شیرازه جامعه در واقع همواره تهدیدی علیه چپ و کمونیسم بوده است. این بخشهایی از خود بورژوازی هستند که حاضرند جامعه را به نابودی بکشند اما شاهد قدرت‌گیری کارگر و کمونیسم نباشند. در مقابل اینها فقط با قدرت میتوان ایستاد. نمایانم اگر فردا یک چنین وضعی در ایران آغاز شود "کانونهای اهل قلم" چه خواهند کرد و چه کاری از دستشان برمیآید، اما روشن است که طبقه کارگر و کمونیسم کارگری چه باید بکند. باید با نهایت قدرت به این خاتمه بدهد. باید اوباش سیاسی و نظامی را از میدان جارو کند. باید مدنیت را احیا کند و به نظر من درست در همین پروسه، که بورژوازی و جریانات مختلفش

مراسم گرامیداشت رفیق اعظم کم گویان

به اطلاع عموم میرسانیم مراسم گرامیداشت رفیق اعظم کم گویان ساعت ۲ بعدازظهر روز یکشنبه ۲۷ ژوئیه در لندن برگزار خواهد شد.

محل مراسم:

Siobhan Davies Studios

85St George's Road,

London, SE1 6ER

سازمانها، نهادها و شخصیهایی که مایل به قرائت پیام خود در مراسم هستند، لطفاً با دبیرخانه حزب تماس بگیرند.

dabirxane@hekmatist.com

حزب حکمتیست (خطر رسمی)

۱۰ ژوئیه ۲۰۲۵

میان آنچه یک سناریوی سیاه نامیده‌ایم با یک تلاطم انقلابی یک دنیا تفاوت هست. بحث سناریوی سیاه صرفاً بر سر وقوع درگیری و کشمکش خونین نیست. تصویر ارتشی که روی مردم شلیک میکند و مردمی که فریاد میزنند "توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد" تصویری از یک سناریوی سیاه نیست. این تصویری از یک انقلاب است. در انقلاب مردمی هم خون ریخته میشود. اما مشخصه سناریوی سیاه عنصر استیصال در جامعه است. ناتوانی جامعه در درک اینکه این وضعیت چرا پیش آمده، تا کی ادامه پیدا میکند، چگونه ختم میشود. انقلاب صحنه کشمکش است. کشمکشی، گاه بسیار خونین، که از نظر خود توده مردم برای بهبود اوضاع اجتماعی ضروری شده است. هیچ سیر تحول تاریخی بی مشقت پیش نرفته است. اما من سناریوی سیاه را به وضعیتی اطلاق میکنم که در آن صحبت نه بر سر تحول جامعه، بلکه بر سر تخریب چهارچوب مدنی جامعه برخلاف میل و اراده مردم و در متن عجز و استیصال عمومی است.

تا آنجا که به سایر نیروهای اپوزیسیون برمیگردد به نظر من میشود و باید کاری کرد که بخش هرچه وسیعتری از این جریانات اولاً علناً وجود این مخاطره را به رسمیت بشناسند و ثانیاً رسماً به حداقلی از اصول سیاسی و عملی در راستای اجتناب از سناریوی سیاه و یا ختم آن متعهد شوند. صد البته من این توهم را ندارم که چنین تعهدی روی کاغذ به خودی خود حرکت این جریانات را در صحنه سیاسی مشروط میکند و یا تضمینی در برابر خارج زدن آنها خواهد بود. احتمال اینکه چنین تعهداتی از طرف برخی نیروها نقض بشود ابتدا کم نیست. اما این تعهدات اولاً، ابزاری در خدمت ایجاد هوشیاری در میان مردم و بالابردن توقع آنها از نیروهای اپوزیسیون خواهد بود و ثانیاً، به هر حال اصول و با قید و شرطی است که هر جریان در یک مقطع پذیرفته است و نقض آنها هر نیرویی را در صحنه سیاسی و در جدال تبلیغاتی دچار مشکل میکند. این به هر حال نوعی ترمز روی بعضی جریانات خواهد بود. این تعهدات ضمانت اجرایی حقوقی و قضایی نخواهند داشت، اما ابزاری سیاسی به نیروهای متعهد میدهد که جریاناتی را که بخواهند از این اصول دور شوند، در انتظار مردم منزوی کنند و زینشان را به حداقل برسانند. این طرحی است که دفتر سیاسی به نظر من میتواند و باید در جزئیات دنبال کند.

آیا تعهد به چنین اصول مشترکی به معنای اتحاد عمل یا ائتلاف یا جبهه‌ای از جریانات مختلف خواهد بود؟ خیر. اتحاد عمل البته موضوعی است که مورد به مورد باید بررسی بشود و غیر ممکن نیست که جریاناتی که فاصله سیاسی زیادی هم با هم دارند بر سر موضوعات مشخص بخواهند کار مشترکی بکنند. اما جبهه و ائتلاف برای ما در چهارچوب سیاسی امروز اصلاً موضوعیت ندارد. اتفاقاً شرایط امروز و انتخاباتهای سیاسی مهمی که جلوی مردم قرار میگیرد ایجاب میکند که اختلاف فاحشی که میان افقهای سیاسی و اجتماعی نیروهای مختلف وجود دارد برجسته و تأکید بشود. این به اوضاع سیاسی در ایران شفافیت میدهد و از اشاعه توهم جلوگیری میکند. به هر حال بحث تعهد به اصول مشترک برای اجتناب از سناریوی سیاه ربطی به ائتلاف و جبهه ندارد. این حتی حاکی از توافق دو جانبه و با چند جانبه میان تعهدکنندگان و یا امضاءکنندگان چنین بیانیهای نیست. همانطور که متعهد شدن جریانات مختلف در سطح جهان به بیانیه حقوق بشر نشان ائتلاف و یا حتی تماس آنها با هم نیست. نیروهای مختلف اپوزیسیون ایران هم میتوانند به بیانیه‌ای متعهد شوند که حاکی از رابطه قائم به ذات هر یک از آنها با اصول مندرج در آن است. این بیانیه مشترک هیچ دو نیرویی نیست، و اصولاً میتواند اسم مستقلی داشته باشد و برای مثال با شهری که در آن صادر میشود شناخته شود، مثل بیانیه پاریس، بیانیه لندن، یا هرچه. مهم اینست که در آن وقوف نیروهای اپوزیسیون به امکان یک سناریوی سیاه در ایران در جریان سرنگونی رژیم اسلامی نشان داده شود و اصولی که برای اجتناب از آن لازم میدانند تأکید شود. این یک گام مهم برای منزوی کردن و به حاشیه راندن عناصر یک سناریوی سیاه در تحولات بعدی ایران است.

اما در تحلیل نهایی تنها تضمینی که برای اجتناب از سناریوی سیاه وجود دارد، تنها چیزی که ما اینجا میتوانیم صد در صد بعنوان ابزار این کار به آن تکیه کنیم، پراتیک حزب کمونیست کارگری است. این ماییم که باید مانع شویم که مبارزه مردم برای سرنگونی رژیم منحوس اسلامی توسط نیروهای ارتجاعی‌ای که نمونه‌هایش را اسم بر دم به این مسیر کانالیزه بشود.

روش و نسخه ما برای یک سناریوی سفید، سازماندهی انقلاب علیه جمهوری اسلامی به رهبری طبقه کارگر در ایران است. حکومت کارگری جامع‌ترین و کامل‌ترین نمونه آن رژیم سیاسی مدرن و سکولار و آزادی است که از آن سخن میگوئیم. حکومتی که با تضمین آزادی و برابری همه و با گشودن صحنه برای دخالت وسیع و مستقیم مردم در سرنوشت خویش، کلیه جریانات ارتجاعی را منزوی و خنثی خواهد کرد. فراخوان اول ما به مردم کارگر و زحمتکش و هر کس که آزادی و برابری کلمات مقدسی را برایش تشکیل میدهند، پیوستن به حزب و مبارزه مشترک همراه حزب علیه رژیم اسلامی و همه دورنماهای تاریکی است که ارتجاع بورژوازی جلوی میلیونها انسان در ایران قرار داده است.

اولین بار در تیر ۱۳۷۴، ژوئن ۱۹۹۵، در شماره ۱۸ انترناسیونال منتشر شد.

نه به نژادپرستی و نژادپرستان

حمله اسرائیل به ایران و اعلام رسمی اتکا این حمله به امکانات و شبکه های داخلی دولت اسرائیل، دستمایه امنیتی و پادگانی کردن محیط های کار و زندگی، تعرض گسترده به مردم و دستگیرهای وسیع توسط جمهوری اسلامی شد. تعرضی به نام "مقابله با شبکه جاسوسی" دولت اسرائیل، "دفاع از امنیت مردم" و ممانعت از "درز اطلاعات به دشمن" و یا "میدپای معاند"! مهاجرین افغانستانی، فراریان از جهنم افغانستان و ضعیف ترین بخش جامعه، اولین قربانیان این تعرض و توحش اند.

همزمان با اعلام آتش بس تعرضی افسار گسیخته در ابعاد باور نکردنی و غیر قابل تصور از حملات مکرر و هر ساعته، دستگیری و تحقیر و توهمین و بی حرمتی تا شکار و اخراج روزانه چند ده هزاره نفر زن و مرد و کودک و جنایی کردن زندگی آنان توسط جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوب و اوباش بسیجی آن به راه افتاد. سوی دیگر سکه تبلیغات کر کننده ناسیونالیستی و "وطن پرستانه" رژیم، دامن زدن به نفرت از مهاجرین افغانستانی، توهین و اهانت و تحقیر و بی حرمتی اینبار با چاشنی "جاسوسی برای اسرائیل" بود.

جمهوری اسلامی رسماً از مدتی قبل ضرب الاجلی برای اخراج وسیع مهاجرین افغانستانی تعیین و اعلام کرده بود که تا ششم ژوئیه همه "اتباع غیر قانونی افغان" از ایران اخراج خواهند شد. دستور این جنایت توسط دولت و مجلس تحت عنوان "لایحه سازمان ملی مهاجرت" تصویب شده و به نام "طرح ساماندهی اتباع خارجی" به جان چند میلیون انسان از محرومترین بخش جامعه افتاده اند. وزیر کشور در کمال بی شرمی و وقاحت با افتخار اعلام میکند که در سال جدید موفق به اخراج حدود ۴۰۰ هزار نفر و بازگردادن آنان به جهنم افغانستان شده اند. بنا به اخبار خبرگزاری ها در ماه ژوئن میزان اخراج مهاجرین فغانستانی از ایران به ۳۰۰ هزار نفر رسیده است. به گفته سازمان بین المللی فقط در ۲۵ ژوئن (چهارم تیر ماه) ۲۸ هزار نفر از ایران اخراج شده اند.

جنگ ۱۲ روزه دستمایه ادامه سیاست فاشیستی جمهوری اسلامی علیه شهروندان با پیشینه افغانستانی، در ابعادی گسترده تر و لجام گسیخته تر علیه چند میلیون انسان زحمتکش از محروم ترین بخش جامعه، در سرتاسر ایران شد. در این تعرض جمهوری اسلامی به حربه آشنای بورژوازی در دامن زدن به نفرت از "مهاجرین"، "غیر بومی" و "خارجی ها"، به عنوان "مسیبین و عاملین فقر و بیگاری، روی آورده است. سیاستی نژاد پرستانه و فاشیستی که در اروپا کارگر غیر اروپایی را دشمن معرفی میکند، در امریکا کارگر مکزیکی و در ایران کارگر افغانستانی!

جنگ اما به جمهوری اسلامی این امکان را داد تا در اوج بیشریمی مردم را به بایکوت کردن آنان در جامعه، شناسایی و معرفی کردن آنان به دستگاه امنیتی و سرکوب دعوت کند و بخشی از عقب مانده ترین بخشهای جامعه را در این تعرض با خود همراه کند.

مردم آزادیخواه ایران

جنگ شنیع جمهوری اسلامی علیه مهاجرین و شهروندان با پیشینه افغانستانی، جنگی علیه تمام ارزشهای انسانی و اجتماعی متمدنانه ای است که سالها است برای آن میجنگید. جنگی علیه انسانیت، همسرنوشتی، جنگی علیه اتحاد ما مستقل از جنسیت و نژاد و رنگ پوست و مذهب و ... علیه نظامی است که جز توحش، فقر و فلاکت، استبداد و بیحقوقی ارغمانی برای شما نداشته است.

این جنگی برای تقسیم شما مردم متمدن و انساندوست، دهها میلیون کارگر این جامعه، به نام ایرانی و غیر ایرانی، ایجاد دشمنی با اتکا به عقب مانده ترین ابزار و پخش سموم ملی گرایانه، در حقیقت جنگ با شما و تمام دنیای آزاد و برابری است که برای آن قربانی داده اید. دشمنان رفاه و آزادی و حق زن، خواهران و برادران فراری شما از جهنم افغانستان نیستند. در جدال برای عدالت و برابری، برای حق زن، برای حقوق کودک تقسیم بندی های قومی و ملی، نژادی و مذهبی جایی ندارد.

پیروزی جمهوری اسلامی در این تعرض، پیروزی در دامن زدن به فضای

نژادپرستانه و همراه کردن بخشی از مردم با خود، ضربه ای سنگین به جنبش آزادیخواهانه شما با پرچم آزادی و برابری است. باید در مقابل این تعرض ایستاد. باید نژادپرستی سازمان یافته دولتی را محکوم کرد و اجازه نداد حتی عقب مانده ترین بخشهای مردم به ابزار این تعرض و توحش تبدیل شوند.

نباید اجازه داد محله، مدرسه، دانشگاه و مراکز کار به میدان عریضه کشی عوامل حاکمیت علیه هم سرنوشتان شما، به نام "خارجی" تبدیل شود. نباید اجازه داد این تعرض عقب مانده و ضد انسانی، این فاشیسم آشکار به نام "دفاع" از شما، "امنیت" و رفاه شما پیش برود. دفاع از مهاجرین افغانستانی محک انسانیت و انساندوستی جامعه است.

ضروری است مبلغین فاشیست و نژاد پرست را از کرده خود پشیمان کرده و دست تعرض به همسرنوشتان خود را کوتاه کنید.

شبکه های کمک و دفاع از مهاجرین افغانستانی را در محل کار و زندگی و مدرسه و دانشگاه تشکیل دهید.

مردم آزادیخواه

خیزش شما علیه جمهوری اسلامی، جدالی علیه بی حقوقی انسان، علیه ارزشهای پوسیده و غیر انسانی آن، علیه تبعیض و نابرابری، علیه تفرقه قومی و مذهبی، جهانیان را متوجه عمق انساندوستی جنبش آزادیخواهانه شما کرد. امروز باید نشان دهید که دفاع از انسانیت و حقوق جهانشمول انسان خط قرمز این جنبش و مردم آزادیخواه ایران است.

زنده باد آزادی و برابری

زنده باد حقوق جهانشمول انسان

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۳ خرداد ۱۴۰۴ - ۵ ژوئیه ۲۰۲۵

تغییر آدرس فیسبوک حزب

به اطلاع آزادیخواهان و دوستان حزب حکمتیست (خط رسمی) می‌رسانیم که آدرس صفحه فیسبوک ما تغییر کرده است. برای دریافت نظرات حزب، آدرس صفحه جدید آن را دنبال کنید:

آدرس فیسبوکی جدید:

facebook.com/hekmatist.ol

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)

Worker Communist Party - Hekmatist

(Official Line)



نه قومی نه مذهبی زنده باد هویت انسانی



سایت رادیو: radioneena.com

کانال یوتیوب: youtube.com/@radioneena60

تلگرام: t.me/RadioNeenna

اینستاگرام: instagram.com/radioneena

فیسبوک: facebook.com/radioneena

تماس با حزب

دبیرخانه حزب

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دفتر گردستان حزب: محمد راستی

mohammed.raasti1954@gmail.com

سردبیر کمونیست: احمد مطلق

amotlagh28@gmail.com

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی)
Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

صفحات حزب در میدیای اجتماعی

تلگرام: Hekmatistx@

اینستاگرام: instagram.com/hekmatist_official_line

فیسبوک: facebook.com/Hekmatist

سردبیر حکمتیست هفتگی آذر مدرسی

زرادخانه فرهنگی و اخلاقی بورژوازی علیه آزادی و رهایی انسان عظیم و خیره کننده است. بخشی از این ابزارها از اعصار کهن به ارث رسیده اند، اما مطابق نیاز جامعه بورژوایی نوسازی و بازسازی شده اند.

ادیان و مذاهب رنگارنگ، عواطف و تعصبات اخلاقی جاهلانه، قوم پرستی، نژادپرستی، مردسالاری، همه و همه حربه های فکری و فرهنگی طبقات حاکمه در طول تاریخ برای خفه کردن و سربزیر نگاهداشتن توده کارکن جامعه بوده اند. همه اینها در اشکال نوین و ظرفیتهای تازه، در عصر ما در خدمت مصون داشتن مالکیت و حاکمیت بورژوایی از تهدید آگاهی و تعقل و نقد طبقه کارگر و مردم تحت استثمار قرار دارند.

برنامه یک دنیای بهتر